

میلیتانت

Militant

نشریه‌ی بی‌جنبش دانشجویی ایران

۴ تیر ۱۳۸۶ - سال اول - شماره ۴



ویژه نامه بمناسبت چهاردهم ژوئن، سالروز تولد «چه گوارا»



۱۸ تیر ماه فرا می‌رسد: چه باید کرد؟

با نزدیک شدن ۱۸ تیرماه مسئولان دولتی همانند سال‌های پیش دست به تدارکات زده و یاران ما در پلی تکنیک را دستگیر و روانه اوین کرده‌اند. روشن است که دستگیری‌های اخیر و ارباب دانشجویان به چه منظوری سازمان می‌یابد. علت اصلی آن ایجاد جو رعب و وحشتی است که از برگزاری مراسم موفقیت آمیز ۱۸ تیر جلوگیری کند.

در مقابل؛ ما دانشجویان تنها یک راه در مقابل خود داریم: اتحاد و سازمان دهی هرچه متشکل‌تر ۱۸ تیر. برای تدارک سازماندهی بررسی و بکارگیری درس‌های ۱۸ تیر ۱۳۷۸ ضروری است.

ادامه در صفحه ۲

مفهوم کنترل کارگری

رضا مهدوی

در دوره آتی مبارزات طبقاتی، با تغییر تناسب قوا به نفع کارگران، ما شاهد اشغال کارخانه‌ها و اعمال کنترل کارگری توسط کارگران خواهیم بود. از اینرو بررسی مفاهیم اولیه این تجربه کارگری بسیار حائز اهمیت است. بحث و تبادل نظر در این مورد می‌تواند ما را با ابزار برنده‌تر و مؤثرتر در نبرد با سرمایه‌داری مجهز کند. در این مقاله به مفاهیم اساسی کنترل کارگری در دوره کنونی پرداخته می‌شود. اما پیش از پرداختن به توضیح مفهوم «کنترل کارگری» در دوره کنونی (پیشا کنار گذاشتن نظام سرمایه‌داری)، می‌بایست به مفهوم کلاسیک کنترل کارگری پرداخته شود.

ادامه در صفحه ۴

مطالب این شماره :

- | | | |
|---------|---------------------------------|---|
| صفحه ۳ | سفر دانیل اورتگا به تهران | 📖 |
| صفحه ۵ | ونزولا: احتکار و سوسیالیسم | 📖 |
| صفحه ۸ | حمله به کارگران برزیل | 📖 |
| صفحه ۸ | اشغال کارخانه در برزیل | 📖 |
| صفحه ۸ | مصاحبه با ژاک مورو | 📖 |
| صفحه ۱۱ | یادداشت‌های انتقادی چه گوارا | 📖 |
| صفحه ۱۲ | چه گوارا و تداوم مارکسیزم | 📖 |
| صفحه ۱۶ | طب انقلابی (چه گوارا) | 📖 |
| صفحه ۲۰ | اخراج از حزب کمونیست شوروی | 📖 |
| صفحه ۲۳ | پرولتاریا و انقلاب (تروتسکی) | 📖 |
| صفحه ۲۴ | مبارزه با سندیکالیسم | 📖 |
| صفحه ۲۵ | در باره «چپ» | 📖 |
| صفحه ۲۶ | چرا نباید مارکسیست لنینیست بود؟ | 📖 |
| صفحه ۲۸ | پاسخ به نامه‌ها | 📖 |

آموزش مارکسیستی

آموزش مقدماتی اقتصاد (بخش آخر) صفحه ۳۱

(سرمقاله ادامه از صفحه ی ۱)

اعتراضات دانشجویی تیرماه ۱۳۷۸ با تصویب «قانون اصلاح مطبوعات» یا بهتر بگویم قانون سانسور آن، آغاز شد. این اعتراضات سپس با توقیف روزنامه ی «سلام» که اطلاعاتی در مورد «سعید امامی» (یکی از مسببین قتل نویسنندگان) درج کرده بود به اوج خود رسید. سازمانهای دانشجویی، کمیته یی را بنام کمیته تحصن شکل می دهند. این کمیته توقیف «روزنامه سلام» را محکوم کرده و سایر دانشجویان را به تحصن در کوی دانشگاه تهران دعوت می کند.

با هجوم ماموران اطلاعاتی-عملیاتی، انصار حزب الله و بسیج به خوابگاههای دانشجویان در شبانگاه ۵ شنبه ۱۷ تیر ماه، قیام پر شور دانشجویان آغاز و کمتر از ۲ تا ۳ روز تمام شهر تهران به آتش ملتهب تبدیل شد.

این قیام سپس به شهرهای تبریز، شیراز، مشهد، اصفهان، همدان، ارومیه و مهاباد و غیره بالغ بر ۱۴ شهر سرایت کرد. قیام دانشجویان نشان داد که متشکل ترین و در عین حال عقلانی ترین پاسخ به سرکوب ها، قیام بر علیه استبداد است. در مورد وقایع و حماسه های خلق شده در «شش روزی که ایران را لرزاند» درس های مهمی طرح شدند که در ترسیم چشم اندازهای جنبش دانشجویی کنونی هم می تواند نقش ایفا کند.

اولین و در عین حال مهم ترین درس قیام دانشجویی ۱۸ تیر ۱۳۷۸، کسب سریع آگاهی سیاسی توسط دانشجویان بود. دانشجویان به مثابه حساس ترین و در عین حال ورزیده ترین قشر تحت ستم وارد کارزار مبارزاتی شدند. در روز اول: به توقیف روزنامه سلام و محدودیت مطبوعات اعتراض کردند، روز دوم: به ماهیت نیروهای سرکوبگر پی بردند، روز سوم، رهبران را زیر سوال بردند، روز چهارم: به ماهیت رئیس جمهور پی برده، و در روزهای آخر، شعار «وای به روزی که مسلح شویم» را سر دادند!

دومین درس اما، اتحاد جناح های هئیت حاکم بود که به محض احساس خطر، تمام خصومت ها و جنگهای خود را کنار گذاشته و متحددا به سرکوب قیام پرداختند. جناح اصلاح طلب (خامی) که مهر سکوت بر لبان خویش زده بود، بعد از موضع گیری جناح اقتدارگرا و تهدید نامه ی ۲۴ نفر از فرماندهان سپاه (۲۱ تیر)، اظهار داشت که باید صف «

خودیها» را از «ناخودیها» جدا نمایم. روزنامه کیهان برای زهر چشم گرفتن و همسو نمودن جناح دوم خردادی در مقاله یی زیر قلم «شریعتمداری» در ۲۱ تیرماه، عرصه سیاست ایران را به یک خیابان یک باند توصیف نمود که در آن، دو حریف به سرعت به طرف هم حرکت می کنند. از آنجایی که عرض این خیابان فقط برای عبور یک اتوموبیل ظرفیت دارد، بالاخره یکی از دو حریف بایستی از خیابان خارج شده و راه را برای عبور دیگری باز کند.

درس سوم جنبش دانشجویی تیرماه ۱۳۷۸، بیداری نسل تازه نفس و جدیدی بود که خواستار نابودی انحصارگرایی بود. ایران به مانند سایر کشورهایی که دارای جمعیت جوان هستند با ۷۰ درصد جمعیت زیر ۳۰ سال، ۱۹ میلیون دانش آموز حالت بسیار ملتهب و انفجاری را داراست. اما همواره وظیفه دانشجویان مارکسیست انقلابی، مبارزه با تمام گرایشات رفرمیست و مآشآت جو درون جنبش دانشجویی و پیوند با پیشرو کارگری و سایر اقشار در بند است. طبقه کارگر ایران به مثابه طبقه یی که شریان اقتصادی جامعه را دست دارد بعنوان یکی از سازماندگان اصلی مبارزات ضد سرمایه داری ظاهر می گردد.

درس چهارم جنبش دانشجویی تیرماه ۱۳۷۸، انشعاب در صفوف دانشجویان و حضور میلشای دانشجویی در رادیکالیزه کردن حرکتهای صنفی دانشجویان بود. در دوشنبه ۲۱ تیرماه (در پنجمین روز) دفتر تحکیم وحدت دانشجویی برای ختم کردن حرکت، دست به انشعاب در کمیته تحصن زد. افراد رفرمیست که خواستار پایان تحصن بودند شورایی به نام «شورای منتخب متحصنین» که عموماً دفتر تحکیمی بودند را شکل دادند. پس از این شکل گیری آنان طی بیانیه یی پایان تحصن را اعلام کردند. با این وجود، میلشای دلیر و هوشیار دانشجویی بدون در نظر گرفتن این جو سازش طلب، تظاهراتی را سازماندهی می کند که بیش از ۱۰ هزار نفر دانشجو در آن شرکت می کنند. میلشای دانشجویی همان دانشجویان رادیکال هستند که صورتهای خود در نقاب پوشانند.

درس پنجم، عدم هماهنگی در نیروهای ضد شورش و سرکوبگر و ضرورت مبارزه با آن است. اگر چه حمله نیروهای

انتظامی به کوی دانشگاه با برنامه ریزی حساب شده صورت گرفت، ولی دولت به هیچ وجه تصور توده یی شدن این قیام را نمی کرد. بعد از شروع قیام، رژیم با سه بدنه سرکوبگر اصلی و یک بدنه ی نامرئی (سربازان گمنام امام زمان) وارد صحنه شد.

نیروهای واحد ارتش و عملیات ویژه به سرپرستی «علی ذوالقدر»، نیروهای انتظامی به سرپرستی لطفیان و شاخه به سرپرستی ده نمکی، حسین الله کرم که سپاه و بسیج آنان را تقویت می کردند. این بدنه ها روز شنبه ۱۹ تیر به دستور رهبران اختیار تام یافتند تا با تمام امکانات حتی کشتار عظیم، حرکت را ختم دهند. اما دولت با وجود بسیج کلیه سرکوبگری ها قافیه را باخت چرا که وقتی موج روان ستم دیده به راه افتد، کسی را توانایی ایستادگی در مقابل آن نخواهد بود.

ششمین و جالب ترین درس این قیام، طرد پدیده ی جدایی جنسی بود که خود را در بارزترین شکل در طی بیست سال اخیر نمایان ساخت. دانشجویان دختر و پسر دست در دست هم وارد صحنه شده و اعلام داشتند که تنها با حضور فعال آنان است که می شود حرکتی را سازمان داد. اگرچه از طرف نیروهای دانشجویی مسلمان، اعمالی در جهت ایزوله کردن دختران و زنان قهرمان دانشجو صورت پذیرفت ولی برخورد قاطعانه این زنان و دختران دانشجو، پرده از این خط و سیاست قرون وسطایی درید. برای نمونه دانش آموزان زن دانشکده پزشکی دانشگاه تهران و سایرین به مداوای پسران مصدوم می پرداختند و پسران دانشجو نیز دختران و زنان را در هجوم مزدوران انصار و نیروهای انتظامی از صحنه دور می کردند. مریم شانسی سخنگوی دربند «سازمان ملی دانشجویان و دانش آموزان» در مصاحبه با نشریه «تاتس» گفت: زنان (زنان خانه دار) و کارگران قسمت عمده یی از جمعیت تظاهرات کننده را تشکیل می دهند.

بعنوان آخرین درس قیام تیرماه ۱۳۷۸ باید عدم حضور تشکلات مستقل دانشجویی را اضافه کنیم. دانشجویان به مانند سایر اقشار و طبقات اجتماعی، بدون تشکل نمی توانند هیچ یک از خواسته های خود را عملی و تحقق بخشند. وجود تشکلات مستقل دانشجویی سبب می شود که در موقعیتهای حساس،

هزینه آنرا پرداخت می کنند؛ حمایت می کنیم.

۳- ما تمامی نمایندگان دولت هایی را که با دولت ایران همکاری و همسویی دارند را در صحنه بین المللی افشا می کنیم (اینها شامل کلیه رئیس جمهورها و رهبرانی می شود که با ایران همکاری دارند: اورتگا؛ چاوز، کاسترو و غیره). ما در این کشورها باید رهبران را (هر چند محبوب و منتخب مردم آن کشورها باشند) به علت ارتباطشان با دولت ایران مورد انتقاد قاطعانه قرار دهیم.

۴- در عین حال باید توجه کنیم که در کشورهای آمریکای لاتین در دوره اخیر موجی از مبارزات ضد امپریالیستی با سمت و سوی اقدامات مترقی و ضد سرمایه داری آغاز شده است. از اینرو ما باید در کنار مردم ستم دیده این کشورها در مقابل امپریالیزم نیز قرار گیریم (صرف نظر از انحرافات و اشتباهات رهبرانشان).

۵- دانیل اورتگا از رهبران جنبش ساندینیستی بود که در انتخابات اخیر گردش به راست کرده است. این رهبری هم در سطح سیاست های درونی و هم بین المللی باید بی رحمانه توسط مارکسیست های انقلابی افشا گردد. هوگو چاوز در ونزوئلا تحت تاثیر مطالبات کارگری (در وضعیت کنونی) در حال انجام اقدامات ضد سرمایه داری است. ما از این اقدامات که مترادف با خواست توده های ونزوئلایی است، حمایت می کنیم. اما سیاست های بین المللی چاوز به ویژه ارتباط با دولت سرمایه داری ایران را در سطح بین المللی (به خصوص در ونزوئلا) محکوم می کنیم.

شورای سردبیری میلیتانت
۲ تیر ۱۳۸۶



چند نکته کوتاه به بهانه سفر دانیل اورتگا به تهران



سفرهای برخی از رهبران کشورهای آمریکای لاتین به ایران و برقراری ارتباط گیری سیاسی و اقتصادی آنها با دولت سرمایه داری ایران سؤالاتی را در میان فعالان سیاسی برانگیخته است. برای پاسخگویی و اتخاذ موضع صحیح در این موارد ضروری است که به بهانه سفر اخیر اورتگا (رهبر ساندینیست ها و رئیس جمهور نیکاراگوئه)، اشارات کوتاهی به این موضوع بشود.

۱- بدیهی است که ما به عنوان یک گرایش مارکسیست انقلابی ارتباط گیری نزدیک هیچ دولتی (از جمله سدولت چاوز) را با دولت سرکوبگری مانند دولت احمدی نژاد تایید نمی کنیم. به اعتقاد ما یک دولت سوسیالیستی انقلابی هیچگاه وارد مذاکرات و معاملات پشت پرده با یک دولت سرمایه داری سرکوبگر که مخالفان خود را به زندان روانه کرده و اکثر جامعه را مرعوب می کند؛ نخواهد شد.

۲- ما در سطح بین المللی از هر موقعیت برای افشای دولت سرکوبگر مستقر در ایران استفاده کرده و از فعالان سیاسی و مخالفان دولت که جسورانه در مقابل آن مقاومت کرده و

منطقی و در عین حال رادیکال ترین سیاستهای لازم جهت هماهنگی در بین صفوف دانشجویان معترض ایجاد شود. ایجاد تشکلات مستقل دانشجویی که فعالین و رهبری اش را دانشجویان مبارز و مستقل بر عهده دارند. قادر هستند در مدت کوتاهی به اعتراضات و مطالبات دانشجویان بعد سراسری بخشند. پیکره های اولیه تشکلات مستقل دانشجویی می توانند بر بستر مبارزات و تجربیات دانشجویان و افشای سیاستهای تشکلات دانشجویی حکومتی، ساخته و استوار گردند. هر گونه کوتاهی از ایجاد تشکلات مستقل دانشجویی و روی آوردن به حرکات اعتراضی لحظه ای سبب می شود که در پایان هر حرکتی، فعالین دانشجویی منکوب و برای مدت طولانی جو پراکندگی و ناامیدی بر جنبش دانشجویی مستولی گردد.

بدون شک، با در نظر گرفتن شرایط بسیار خفه کننده در محیط دانشگاهها و جامعه ایران، تشکلات مستقل دانشجویی نمی تواند بصورت علنی عملی کنند. چراکه تجربه نشان داده که رژیم با استفاده از دستگاه عریض و طویل سرکوبگرش، علاوه بر شناسائی فعالین دانشجویی درون دانشگاهها، به حذف فیزیکی آنان نیز مبادرت خواهد کرد؛ که این مساله به نوبه خود می تواند ضربه جبران ناپذیری را بر پیکره جنبش دانشجویی وارد سازد؛ لذا مبارزه پیگیر مخفی و نیمه علنی باید بوسیله ی پیشروی دانشجویی در دستور کار قرار گیرد. از این رو، تشکیل هسته های مخفی سوسیالیستی در دانشگاه می تواند به عنوان ستون فقرات حرکت های توده ای ایجاد گردد.

۱۸ تیرماه فرا می رسد. درسهایی ۱۳۷۸ و تجارب چند سال پیش را باید بکار برد. ما دانشجویان باید این روز را متحدانه و با هدف ایجاد یک اتحاد عمل سراسری پایدار برگزار کنیم. قدرت متحدانه ما می تواند در مقابل هر نیرو دوام آورده و دست آوردهای نوین کسب کند.

شورای سردبیری میلیتانت
۴ تیر ۱۳۸۶



کنترل کارگری (از صفحه ۱)



مارکسیست های انقلابی بر این باورند که پس از کنار گذاشتن نظام سرمایه داری توسط قدرت کارگری، جامعه وارد یک مرحله انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم می گردد. به قول کارل مارکس (در جزوه نقدی بر برنامه گوتا) در این دوره وجه تولید غیرکاپیتالیستی در جامعه حاکم شده؛ اما وجه توزیع کماکان بورژوازی باقی می ماند. زیرا انقلاب سوسیالیستی از بطن جامعه سرمایه داری متولد شده و بسیاری از ناهنجاری های بورژوازی، تا رشد کیفی نیروهای مولده در سطح جهانی، برای دوره ی باقی خواهد ماند.

همچنین صاحبان قدرت نوین، طبقه کارگر، از آنجایی که آمادگی اعمال مدیریت کارگری نداشته کماکان برخی از مناسبات جامعه بورژوازی را اجباراً بایستی حفظ کند. ما باید واقف باشیم که روز پس از انقلاب کارگری، نمی توان با جایگزین سازی تکنیسین ها یا مدیران وابسته به سرمایه داری با کارگران در کارخانه ها تمام مسائل فنی و راه اندازی کارخانه ها را یکروزه حل کنیم. باید واقف باشیم که کارگران برای اعمال مدیریت کارگری بایستی تجربه و آمادگی قبلی داشته باشند. در جامعه بورژوازی، کارگرانی که بیش از ۸ ساعت در روز (به اضافه چند ساعت ایاب و ذهاب) کار کرده و هیچ امکان سازماندهی امور تولیدی را نداشته، نمی توانند به صرف کسب قدرت سیاسی بلافاصله تمام امور را به صورت حرفه ای خود بدست گیرند. از اینرو نیاز به دوره ی است که کارگران به اعمال مدیریت و کاردانی

آشنایی پیدا کنند. در این مورد نیز نیاز به یک دوره انتقالی است. اما در این دوره انتقالی کنترل تولید و توزیع باید در دست خود کارگران باشد. این عمل، «کنترل کارگری» نام گرفته است. دوره ی است که حکومت کارگری در بسیاری از ادارات و کارخانه ها و مؤسسات از همان مدیران و افراد با تجربه ای که پیش از انقلاب کارخانه ها را می چرخاندند، استفاده خواهد کرد، اما تحت «کنترل کارگری». کارگران در این دوره وقت تنفس یافته تا در تمام سطوح کار اداری و مدیریت آشنایی پیدا کرده و پس از آن تمام امور را بدست خود گیرند، بدون اینکه لطمات اقتصادی جبران ناپذیر، به علت عدم آمادگی اداره امور، به طبقه کارگر و جامعه نوین سوسیالیستی، تحمیل گردد.



مفهوم اولیه کنترل کارگری از این موقعیت ویژه سرچشمه می گیرد. یعنی دوره ی بلافاصله پس از نابودی نظام سرمایه داری که کارگران هنوز زمان یادگیری امور فنی را نداشته و مجبورند که با استخدام تکنیسین ها و مدیران و کاردانان پیشین، زمانی برای تعلیم تمام امور و انتقال تجربه مدیریت کارگری به کارگران جوان؛ داشته باشند. اما وجه مشخصه و یا تضمین توفیق این زمان این است که تمامی کنترل و نظارت تولید و توزیع در دست خود کارگران باشد. یعنی کنترل کارگری اعمال گردد.

اما در جامعه سرمایه داری چه؟ همان مفهوم از «کنترل کارگری» و همان مضمون می تواند در جامعه سرمایه داری نیز طرح گردد. کارگران از طریق اعمال یک سلسله مطالبات انتقالی (مطالباتی که توسط دولت سرمایه داری

قابل تحقق نبوده و منجر به تشدید رودرویی کارگران و دولت سرمایه داری می گردد) در عمل تجربه کنترل کارگری کرده و خود را برای حکومت آتی خود آماده می کنند. به سخن دیگر، طبقه کارگر برای تدارک اعمال مدیریت کارگری، پس از سرنگونی نظام سرمایه داری، ضروری است که سازماندهی تولید و توزیع را در درون نظام سرمایه داری نیز تجربه کند. برای این امر، آنها بایستی در وهله نخست اعتماد به نفس لازم را کسب کنند. آنها بایستی سازماندهی راه اندازی چرخ های اصلی صنایع را بدست گرفته و به خود و سایرین در عمل نشان دهند که صاحبان اصلی ابزار تولید، خود آنها هستند.

نخستین گام در این راه نیز اعمال کنترل و نظارت مستقیم (و بدون دخالت آقا بالا سر) بر تولید در سطح هر کارخانه و کارگاه هست. تجربه حاصله از یک اعتصاب و یا یک اشغال کارخانه و گرفتن امور اداری و تولید بر دست خود، زمینه اولیه کنترل کارگری را فراهم می آورد.

در جامعه سرمایه داری، از آنجایی که کنترل اکثر امور جامعه در دست طبقه حاکم و دولت و مدیران آنست، کسب تجربه کنترل کارگری تنها می تواند مستقل از تمامی نهادهای وابسته (و افراد و احزاب وابسته) به دولت صورت گیرد. هر دخالت و یا حضور سیاسی و تشکیلاتی عوامل، نهادها و احزاب، این روند را مسدود خواهد کرد. زمانی که تصمیم اینکه چه کالاهایی بایستی تولید شوند؛ چه نوع کارخانه ای تأسیس گردد؛ چه تعداد کارگر استخدام گردد؛ بهای تولیدات چقدر باشد؛ شرایط فروش چگونه باشد؛ دستمزدها و ساعات کار و حقوق مدیران و یا تصمیم پیرامون امکانات رفاهی، جریمه، پاداش، اخراج و ترفیع رتبه و غیره چقدر باشد... همه و همه برعهده سرمایه داران و مدیران انتصابی آنها باشد، هیچگاه کارگران تجربه عملی برای اداره امور خود را نخواهند یافت. دخالت های برخی از کارگران در «مدیریت» و طرح های «خودگردانی» و «مشارکت» نه تنها هیچ تغییری در موقعیت کارگران نمی دهد که امر تجربه کنترل کارگری را به تعویق

انداخته و آنها را به اسرای مدیران مبدل می کند.

البته سرمایه داران از این موقعیت ویژه و قدرت مطلق خود برای پیشبرد مقاصد خود، یعنی کسب سود بیشتر، استفاده می کنند. از اینروست که کوچکترین اقدام کارگران مانند کم کاری، کند کاری و یا یک اعتصاب، کل منافع هیئت حاکم را به مخاطره می اندازد. کارگران پیشرو در تقابل با این شیوه ها، محققاً خواهان نظارت و کنترل مستقیم بر کلیه امور تولیدی؛ در جریان قرار گرفتن اسرار معاملاتی سرمایه داران؛ کسب اطلاع در باره دخل و خرج کارخانه؛ اطلاعات در امور وام گیری کارخانه ها از بانک ها داخلی و خارجی؛ میزان دستمزها و حقوق مدیران؛ سود و زیان کارخانه؛ علت اخراج یا ارتقاء کارگران و غیره هستند.



سرمایه داران، مدیران و کارفرمایان موظفند که تمام اطلاعات مربوط به کارخانه را در اختیار کارگران قرار دهند. اما بدیهی است که چنین نمی کنند. از اینرو مبارزه برای این مطالبات ابتدایی نیاز به سازماندهی مستقل دارد. ایجاد تشکلی که از طریق مبارزه در صدد کسب این حقوق پایه ای برآید. و توسط شیوه هایی نظیر اشغال کارخانه ها و بدست گرفتن کنترل بر تولید و توزیع تمام تزیویرهای سرمایه داران مبنی ضرردهی کارخانه و توجیه اخراج ها و غیره را بر ملا کند. این تشکل چیزی به جز تشکل مستقل کارگری نمی تواند باشد و همچنین مبارزه حول هر یک از این مطالبات انتقالی میتواند مبارزه ی برای کسب تجربه کنترل کارگری باشد.

۱ تیر ۱۳۸۶



ونزوئلا: کنترل قیمت ها، کمیابی مواد غذایی، احتکار و سوسیالیسم

اریک دمیستر در کارکاس ونزوئلا
۱۶ مه ۲۰۰۷

برگردان و تلخیص: شکوفه بهار

"با مطالعه آثار لنین که از مردم روسیه خواست تا بر علیه کمبود گوشت و نان مبارزه کنند، ملاحظه می کنیم که ما امروز شاهد همان مشکل هستیم. صد سال گذشته است اما آنها همان کاری را که در آن زمان با مردم روسیه کردند، حالا تکرار می کنند؛ نظام سرمایه داری کهن هنوز هم زنده است... منظور من حکومت نیست، بلکه وضعیت سرمایه داری است، نظام سرمایه داری، و بالاتر از همه زمینه اقتصادی است و این بخش دیگری از موضوع است، سوسیالیسم باید وارد عرصه اقتصادی گردد، اگر این کار را نکند، کاری که ما داریم می کنیم سوسیالیسم نیست، و آن چیزی که ما انجام می دهیم انقلاب نیست." (برگرفته از سخنرانی هوگو چاوز در جلسه حزب سوسیالیستی متحد - ۲۴ مارس ۲۰۰۷).

کمبودهای معمول مواد غذایی اولیه (تخم مرغ، شیر، شکر، گوشت، مرغ، روغن و مانند اینها) چه در بخش های دولتی و چه در بخش های خصوصی بازار، بخشی از جنگ اقتصادی با ولتاژ کمتری است که بر علیه انقلاب بولیواری به راه افتاده است. الیگارش و ونزوئلا به خصوص در بخش کشاورزی، سازمان دهنده این سابوتاژ اقتصادی باز است. این کار تازه ای نیست، اما از آغاز سال میلادی شدت و نظم آن بیشتر به یک "کمبود سازماندهی شده" شباهت داشته و رو به فزونی گذاشته است. این جنگی حقیقی میان انقلاب و ضدانقلاب بر سر مسئله تهیه مواد غذایی است. این رودرروی بر کوشش های دولت در جهت

تأمین مواد غذایی، تأثیر مخربی می گذارد. همچنین زمینه ای است که در آن ضعف های انقلاب ظاهر می گردد. به صرف این که کارخانجات عمده مواد غذایی، حمل و نقل و توزیع شبکه هایی هستند که هنوز تحت مالکیت خصوصی - یعنی در دست سرمایه داران - قرار دارند، انقلاب را به تهدید می کشد.

کنترل قیمت ها میزان سودبری را تهدید میکند

یکی از اقدامات دولت که تعدیل بهای مواد غذایی برای مبارزه با قیمت های بالا بوده است، به عنوان دلیل کمبود مواد غذایی از طرف کارفرمایان صنایع کشاورزی و تجاری ارائه گشته است.

"تجار بازار دولتی در دو شهر مجبورند که ۳۰ تخم مرغ را به قیمت دولتی، یعنی ۸۳۰۲ بولیوار بفروشند. همین تعداد تخم مرغ به بهای ۷۸۳۰ بولیوار خریده شده است؛ ۵۰۰ بلیواری سود. یکی از مسئولین این طور توضیح می دهد که مشکل به این نحو ایجاد می شود که صنایع غذایی به بهای تعیین شده از طرف دولت اهمیت نمی دهد و ۳۰ تخم مرغ را به بهای ۸۹۰۰۰ بولیوار تحویل می کند. تخم مرغ ها به بهای تعیین شده فروخته می شود، اما آنها به بهانه مخارج اضافی قیمت نهایی را بالا می برند. (یونیورسال، ۱۸ آوریل ۲۰۰۷)

به همین نحو در مورد گوشت اعمال می کنند. گوشت به طور مرتب در بازار یافت نمی شود و بهای آن بالای قیمت رسمی دولت است.

بعضی ها مدعی می شوند که افزایش تقاضا باعث کمبود می شود: دبیرکل سازمان کارفرمایان "در گذشته مصرف ماهیانه هر نفر ۲۱ کیلو مرغ بود، در حالی که امروز مصرف هر فرد به ۳۵ کیلو رسیده است. همین در مورد تخم مرغ صدق می کند. در گذشته ما سالی ۱۱۵ تخم مرغ مصرف می کردیم و حالا به ۱۳۶ تخم مرغ در سال رسیده است. به همین ترتیب در مورد گوشت خوک ملاحظه می شود: در گذشته ۱/۵ کیلو بود و حالا به ۳/۵ کیلو رسیده است." اما این، دلیل کمبود مواد غذایی را توضیح نمی دهد.

صنایع ملی فلج می شوند

با نگاه نزدیک تری به وضع صنعت شیر، رمزهای بیشتری از مکانیزم های حقیقی زمینه های اصلی این "کمبود" را به دست می آوریم (در برخورد با مقاله ای در یونیورسال، ۲۲ آوریل ۲۰۰۷). قریب به دو سوم (۶۴/۳) ظرفیت تولید این صنعت خوابیده است. شش کارخانه با ظرفیت کل ۴/۷ میلیون لیتر شیر، در حال حاضر تنها ۱/۷ میلیون لیتر شیر تولید می کنند که برابر ۳۵/۷ درصد کل ظرفیت آنها است.

رقم هایی را که اطاق بازرگانی صنعت شیر بیرون داده خود، باز هم بیش از این ها آشکارکننده اند. در طی هشت سال گذشته تولید شیر پایین آمده است. در سال ۱۹۹۸، چیزی حدود ۱۴۱۰ میلیون لیتر شیر تولید شد. در سال ۲۰۰۶، این حجم از شیر به ۱۲۵۰ میلیون لیتر تقلیل پیدا کرد. رئیس فدراسیون سراسری کارفرمایان از این هم فراتر رفته و می گوید: "تولید شیر در ظرف ۱۷ سال اخیر پایین آمده است. ما از اوج تولید سال ۱۹۹۸ خیلی دور شده ایم.... تصمیم های دولت [کنترل قیمت ها] مشوق تقاضا بوده اند، نه تولید.

امروز تولید شیر برای هر فرد ۴/۲ لیتر در سال است که با تولید شیر در سال ۱۹۵۲ مطابقت می کند! واردات شیرخشک اما رشد افزایشی خود را طی ۲۰ سال اخیر حفظ نموده است. آمار این صنعت این حقیقت را بارز می سازد که در سال ۱۹۸۶ این کشور ۸۶ درصد شیر مصرفی خود را تولید و تنها ۱۴ درصد آن را وارد می کرد. در سال ۲۰۰۶، ۳۹ درصد شیر مصرفی را وارد کرد. تخمین زده می شود که برای تأمین شیر مورد نیاز کشور حدود ۱۲۰ تن شیر لازم است. اما در بازار جهانی به لحاظ این که چین و هند شیر وارداتی بیشتر و بیشتری را به داخل کشور خود می کشند، قیمت ها در افزایش بوده و ممکن است شیر به اندازه کافی موجود نباشد.

دبیرکل فدراسیون در توضیح خود به وضوح بیان کرد که تولید و فروش شیر به بهای ۱۸۶۰ بولیوار به اندازه کافی سودآور نیست. آنچه که در حقیقت صاحبان صنعت شیر می گویند این است که: "تا زمانی که ما به اندازه کافی سود نبریم، شما هم شیر نخواهید داشت!"

سرمایه داران صنعت تولید مواد غذایی در بخش های دیگر نیز همصدا می گویند "دست به میزان سود ما نزنید! در غیر این صورت از گرسنگی خواهید مرد". این یکی از روش های انتقام جویانه کارفرمایان بر علیه کنترل قیمت ها است و نیز ابزاری سیاسی است به منظور بی ثبات کردن کشور و سعی در برانگیختن ناآرامی و در نهایت تخریب اعتماد به نفسی که در میان توده ها در نتیجه تأثیرات رفرم های اجتماعی ناشی از انقلاب، به وجود آمده است؛ بخشی از استراتژی عمومی سابوتاژ از درون فرایند انقلابی است.

طبقه بورژوازی عقیم

چند سال پیش در مذاکره ای با یکی از اعضای وزارت کشاورزی که از اتحادیه اروپا دیدن کرده بود، انجام دادم. او به من گفت که اگر مشکلاتی با سرمایه داران تجارت کشاورزی وجود دارد، نه به خاطر این است که عناصر بورژوازی هستند، بلکه به این دلیل است که آنها به اندازه کافی میهن پرست نیستند!!! این بررسی کوچک گویای میهن پرستی حقیقی طبقه بورژوازی ونزوئلا است. از دید تاریخی این حالت بورژوازی یک کشور را همیشه به "بورژوازی عقیم" تعریف می کنند؛ بورژوازی انگل صفتی که به طور اورگانیک نالایق بوده و نمی خواهد حتی ساختار صنعتی اساسی تضمین کننده تأمین مواد غذایی را ایجاد نماید. آیا این به تنهایی دلیل کافی از خصلت بی نهایت ارتجاعی بورژوازی نیست؟ کوچکترین خصلت مترقی در وجود بورژوازی ونزوئلا و یا بورژوازی مابقی کشورهای این قاره وجود ندارد. "مام وطن" آنها سود است.

این کمبودهای "سازماندهی شده" بر روی شبکه پخش مواد غذایی دولتی هم اثر می گذارد. این شبکه ها را

"Mercal" یا تعاونی می نامند. در یکی از برنامه های تلویزیونی با هوگو چاوز، رئیس جمهور ونزوئلا، او نگرانی خود را این طور بیان کرد: "من خبر کمبود مواد غذایی را حتی در تعاونی ها خوانده ام. این امر مرا بسیار نگران کرده است. من از وزیر امور غذایی، "اریکا فاریاس" و مدیر کل تعاونی ها، "فلیکس اوسوریو" خواسته ام تا کوششی فوق انسانی در این زمینه بکنند. ما نمی توانیم اجازه چنین

عملی را بدهیم. قرار است زندگی مردم بهتر شود، نه بدتر. چطور ممکن است که تعاونی ها امروز کمتر از سابق مواد غذایی داشته باشند؟ چطور چنین چیزی ممکن است؟"

بعضی از تعاونی ها در واقع شکایت از این دارند که در هفته های گذشته حجم مواد غذایی دریافتی آنان به ۸۰ درصد تقلیل یافته است. آن زمان که مواد غذایی از این تعاونی ها خریداری شده تا در بازار خصوصی به بهایی بالاتر به فروش برسد، فساد و تبهکاری بخشی از این معضل را بوجود می آورد. در دوره اخیر، تعاونی ها شبکه جلوگیری از کمبود مواد غذایی بوده اند و از طریق تولید توده ای مواد ضروری قلیل، توانسته اند تا حدودی جلوی این کمبود را بگیرند. در نتیجه اگر این وسیله مهم مورد تهدید قرار گرفته باشد، می باید که زنگ های خطر را به صدا درآورد.

این وضعیت، به وضوح محدودیت های شبکه پخش مواد غذایی دولتی را در کنار شبکه خصوصی برجسته می کند. اگر چه این شبکه ها با تمام وجود از طرف مارکسیست ها حمایت می شوند، اما باید قبول کرد که این شبکه ها هنوز هم به حد زیادی وابسته به شرکت های تأمین مواد غذایی خصوصی هستند. شرکت هایی مانند "پولار" که موضع ضدانقلاب بودن خود را بر هیچ کس پنهان نمی دارد. این برخورد از جانب رفرمیست های داخل و خارج حکومت، نمونه یک اقتصاد مختلط محسوب گشته و چیزی است که آنها در تمام امور برای ونزوئلا خواهان هستند. با اقتصاد مختلط، منظور آنها این است که اقتصاد سرمایه داری در کنار بخش های دولتی با هم ادامه حیات دهند؛ مانند آنچه که در بعضی از کشورهای اروپای غربی در گذشته پیش آمد.

در اوایل سال جاری، قانونی بر علیه ذخیره و احتکار بیرون آمد. استراتژی تولید و حفظ سه ماهه انبار غذایی برای تضمین مواد غذایی در شرایط اضطراری در دست اقدام بوده و سازمان های اطلاعات برای کشف انبارهای مخفی در سراسر کشور به کار گمارده شده اند. اما مشکل در اینجا است که دولت برای مبارزه با ذخیره و احتکار و فروش مواد غذایی بالاتر از بهای دولتی غیرقانونی به دستگاه

حکومتی نظام سرمایه داری متکی بوده است. دستگاهی که مفتضحانه بی کفایتی خود را ثابت کرده است.

یک انقلابی، باید به کنترل قیمت ها با خشنودی نگاه کند. برای این که به کنترل قیمت موثر دست یابیم و در مبارزه با پدیده ذخیره و احتکار پیروز شویم باید توده های مردم و سازمان های آنها را وارد صحنه عمل کرده و با نهادهای بازرسی منتخب مردم موجود در شوراهای محلی و کارخانه ای این مبارزه را پیش ببریم. وظیفه این نهادها کنترل قیمت ها، کشف انبارهای احتکاری و... می باشد. این نهادها از معاف شدن احتکارگران و گران فروشان از مجازات جلوگیری کرده و در عمل نشان می دهند که قانون در باره احتکارگران به اجرا در خواهد آمد.

اما لازم است که این حقیقت مهم نیز برجسته گردد که کنترل قیمت ها تنها یک اقدام نیمه کاره است. در یک اقتصاد سرمایه داری مانند اقتصاد سرمایه داری و نزولاً هر گونه اقدامی در جهت تحمیل کنترل قیمت با سابوتاژ اقتصادی از طرف کارفرمایان روبرو خواهد گشت که باز هم بیش از پیش اقتصاد کشور را بی ثبات می کند. هیچ چیزی را که حسابش نیستی نمی توانی کنترل کنی!

صنعت مواد غذایی را ملی کنید

پاسخ دولت به بحران ادامه دار صنعت شیر، ایجاد کارخانجات جدید تولید شیر ملی، با کمک ایرانیان بوده است. یکی از این کارخانجات به تازگی در ایالت "زولیا" دایر شده است. کارخانجات بیشتری به زودی با ظرفیت ۲۱۶ هزار لیتر در روز و ۷۸ میلیون لیتر در سال شروع به کار خواهند کرد. این قطعاً قدمی در جهت درست می باشد، ولی باز هم کافی نیست، اگر چه که تقاضای سراسری موجود و کمبودی را که در تولید بخش خصوصی وجود دارد، تأمین می کند.

برای جبران این امر، از طرف بعضی از بخش های دولت پیشنهاد واردات روزافزون داده شده است. این به طور موقت می تواند راه حلی باشد که کمک کند و رودرروی اجتناب ناپذیر با کارفرمایان را به تأخیر اندازد، اما نباید خود را گول بزینم و تصور کنیم که آنها ساکت نشسته و

اجازه می دهند که این افزایش واردات جلوی روی آنها انجام پذیرد. ما باید در انتظار سابوتاژ بیشتر از طرف آنان باشیم.

سیاست واردات مواد غذایی که از منبع درآمد نفت تأمین می شود هم مستقیماً با استراتژی دولت در زمینه خودکفایی مواد غذایی تناقض دارد. این امر دارد به جایی می کشد که تهیه مواد غذایی از طریق واردات تضمین شده و رسیدن به خودکفایی در زمینه مواد غذایی بیش از پیش مشکل می گردد.

برای تضمین سطح کافی از تولید شیر، کارخانجات تولید شیر خصوصی باید از مالکیت خصوصی بیرون آمده و ملی شده و تحت کنترل کارگران و دهقانان درآیند. همین امر می باید در دیگر بخش ها و صنایع تأمین مواد غذایی صورت پذیرد. سپس آنها را باید در یک طرح فوری تولید مواد غذایی ادغام نمود (که شامل رشد کشاورزی از طریق سلب مالکیت از زمین داران بزرگ باشد) و توزیع نه بر اساس دستیابی به میزان سود از قبل تعیین شده که بر اساس نیاز اجتماعی در انقلاب باشد.

توده ها باید عمل کنند

چاوز خود در اوایل امسال زمانی که تهدید به ملی کردن صنایع غذایی خصوصی را کرد، به این مسئله اشاره نمود. او حتی از شهرداران و استانداران خواست تا سلاح خانه های محلی و سردخانه های صنعتی را تحت کنترل خود بگیرند. این راه دیگری از ملی کردن است. در یکی از شهرها ساکنان محل به ابتکار خود، سردخانه را به کنترل خود درآوردند. اما مسئولین محلی با قانونی نکردن این حرکت از آن حمایت نکردند. خیلی از این مسئولین دولتی رفرمیست هستند و نمی خواهند برعلیه اموال خصوصی سرمایه داران قدمی بردارند.

رفیق سیمون از جبهه دهقانان که در کنگره انقلابیون مکزیکی حاضر بود این طور گفت: "مسئله بر سر نبودن گوشت یا شکر نیست، بلکه بر سر این است که شرکت های مربوطه از خرید محصولات ما خودداری می کنند. در بعضی نقاط کشور، ما شاهد این هستیم که دهقانان مجبور می شوند بخشی از محصول شکر خود را بسوزانند، زیرا که صنایع

کشاورزی آن را نمی خرد. به این دلیل است که ما حالا در نظر داریم که این مشاغل را سازماندهی کرده و کارخانه ها را تحت کنترل خود درآوریم تا بتوانیم تضمین کنیم که محصولات ما خریداری شده و به بازار انتقال یافته تا به بهای دولتی به فروش برسند. از اوایل سال تا کنون، از زد و خورد با زمین داران بزرگ کم نشده است. سطح تضاد با آنان در گذشته به ندرت به اندازه امروز بوده است"

رهبران جنبش طبقه کارگر، می باید به همقطاران کشاورز خود نگاه کنند و اقدام به گرفتن کارخانه ها کرده و آنها به کنترل کارگری درآورند، همان طوری که جبهه انقلابی کارگران کارخانجاتی که تحت کنترل کارگری هستند، کرده اند.

بورژوازی سعی در سابوتاژ انقلاب دارد و برای این کار از امکاناتی که در دسترس دارد شروع می کند: مالکیت زمین و کارخانه ها. هدف آنها ایجاد هرج و مرج اقتصادی است و بعد تقصیر را به گردن دولت می اندازند. به این ترتیب، حس اعتماد را از دولت گرفته و برنامه های ضد انقلابی خود را پیاده می کنند. سابوتاژ اقتصادی و طریق مبارزه با آن مسئله بسیار مهمی در این مرحله از انقلاب و نزولاً است. این مرحله، مرحله امتحان پس دادن جریان های مختلف درون جنبش بولیواری است.



**باید حقیقتاً جنگید
و یا اصلاً نجنگید، در این
مورد شق ثالث محال است.**

پلیس برزیل به کارخانه تحت اشغال کارگران حمله کرد

کارگران کارخانه تحت اشغال "سی آی پی ای" امروز صبح با حمله ۱۵۰ مرد مسلح به قصد دستگیری اعضای کمیته کارخانه غافلگیر شدند.

کارگران پس از ۵ سال مبارزه برای حفظ شغل، دفاع از حقوق و ملی سازی کارخانه ها طبق پیشنهاد "بی ان دی ای اس" (بانک ملی رشد اقتصادی و اجتماعی)، خود را در برابر تهدیدات پلیس فدرال به اخراج از کار می بینند.

در این لحظه کارگران مشغول سازماندهی و بسیج برای برگزاری جلسه مجمع در "فلاسکو"، "سوماره" و "سیپلا" هستند.

در همین زمان، کارگران "فلاسکو" - سوماره" در حمایت از رفقای "سیپلا" و مقاومت در برابر تهدیدات در "سوماره" به سازماندهی نیروها مشغولند.

کارگران خواهان ارسال نامه، برگزاری تجمع و سایر اقدامات در ساختمان های مدیریت کارخانه ها در حمایت از مبارزه کارگران در برابر تهدیدات دولت فدرال هستند.

به تمام کارگران، اتحادیه های کارگری، سازمان های مردمی و دموکراتیک، به تمام شهروندان:

لطفا متن زیر را بخوانید و نامه ها و اعتراضات خود را به وزارت دادگستری بفرستید

آقای وزیر، تارسو جنرو

دکتر اوزیل فرانسسکو دی سوسا

رئیس جمهوری

Minister Tarso Genro

gabinetemj@mj.gov.br

ما خواهان توقف فوری آزار کارگران و مدیریت کارخانه "سی آی پی ای"، دستور خروج نیروهای پلیس فدرال از کارخانه، اجازه ورود مدیریت بدون تهدید دستگیری و آزادی کارگران برای برگزاری جلسه مجمع برای تعیین سرنوشت خویش هستیم. پلیس فدرال باید متوجه فساد و قاچاق مواد مخدر باشد نه سرکوب کارگران.

ترجمه: کیومرث عادل

۳۱ مه ۲۰۰۷

اشغال کارخانه در برزیل

«رینولد اوسلر»، مدیر کارخانه سیپلا - اینترفیرا، ۱۹ ژوئن، برای ملاقات سازمانده شوراهای کارخانه و رهبر کارگری، «پدرو آلم سانتانی»، به سوماره (سائو پائولو) رفت و او را اخراج کرد.



کارگران به محض با خبر شدن از این تصمیم، ماشین ها را متوقف، و ادامه تولید را مشروط به بازگشت رفیق «پدرو» به کار خود اعلام کردند.

مدیر کارخانه در برابر توقف تولید، با امتناع از ملاقات فرناندو،

آمورو (اعضای شورای کارخانه) و رافائل پراتا (مشاور مطبوعاتی) در کارخانه، هدف واقعی خود را نشان داد.

مارسلا میرا، رایزن محلی ("پی اس او ال- کامپیناس) برای نشان دادن همبستگی به کارخانه رفت و مدیر

کارخانه گستاخانه و با کمک چماق داران خود، قصد ارعاب او را داشت، اما با جواب " من برای ملاقات با کارگران به اینجا آمدم نه دیدار با تو" رو به رو شد.

در پایان روز پس از تهدید کارگران به کشاندن پلیس فدرال به کارخانه، مدیر کارخانه که با مقاومت کارگران روحیه خود را از دست داده بود، تهدید به اخراج کارگران را به اجبار پس گرفت.

در کارخانه وضعیت بسیج مداوم حاکم است، تمام کارگران برای دفاع از کنترل کارگری در "فلاسکو" داخل کارخانه خواهند ماند. اهالی کارگری محله نزدیک "ویلا اوپرایا پاپیولار" هم در مقاومت کارگران شرکت می کنند.

ترجمه: کیومرث عادل

۱۹ ژوئن ۲۰۰۷

مصاحبه میلیتانت با

«ژاک مورو» یکی از رهبران لوت اوریر* «نبرد کارگر» فرانسه

لطفا سازمان خود را به خواننده های ما معرفی کنید و خلاصه از تاریخچه آن را بگویید و این که در چه اعتصاب مهمی دخالت داشته و چه مبارزاتی کرده و از اهداف برنامه های اصلی اش، روش فعالیت و جهت گیری اش بگویید.

"نبرد کارگر" در فرانسه درست به دنبال ماه مه ۱۹۶۸ در نتیجه ممنوع شدن "صدای کارگر" تشکیل گردید. صدای کارگر به علت شرکت در شورش دانشجویی و سه هفته اعتصاب عمومی که تمام فرانسه و رژیم دوگل را به لرزه درآورد، ممنوع گردید. صدای کارگر گروه کوچکی بود که در سال ۱۹۴۷ رهبری اعتصاب کارگران کارخانجات ماشین سازی «رنو» را داشت. این اعتصاب حزب کمونیست فرانسه را که یک حزب استالینستی بود، وادار کرد تا از سیاست های سازشگران طبقاتی دست کشیده و خود را از دولت بورژوازی بیرون بکشد.

هدف ما ایجاد حزب کارگری انقلابی است که بتواند مبارزات طبقاتی را رهبری کند تا زمانی که در این کشور هم مانند بقیه کشورهای جهان، طبقه کارگر قدرت را به دست بیاورد (ما در درجه اول و بیش از هر چیز دیگری انترناسیونالیست هستیم). در مرحله ای که هم اکنون قرار داریم، ما معتقدیم که باید مشوق ایجاد گروه های انقلابی کارگری در مراکز تولیدی عمده که نبض مبارزات هستند، باشیم. این گروه های کارگری انقلابی در این مراکز هستند که می توانند، مبارزات طبقه کارگر را رهبری کنند. از ماه مه سال ۱۹۶۸ تا کنون ما در تمام مبارزات کارگری با اهمیت طبقه کارگر و جوانان شرکت کرده و در بعضی موارد نقش واقعی رهبری این مبارزات به عهده داشته ایم. مانند رهبری اعتصابات عمومی کارگران راه آهن در سال ۱۹۶۸ و ۱۹۹۵ و مبارزات کارگران صنایع ساختمان سازی در سال ۱۹۸۸ و یا از این هم متاخرتر، در مبارزات جنبش ضد



"رفورم" نظام بازنشنگی سال ۲۰۰۳ و یاد در سال ۲۰۰۶ مبارزات بر علیه "معاهده اولین استخدام" که به کمبود امنیت شغلی نسل های بعدی کارگر می افزود.

لطفاً خودتان را معرفی کنید و توضیح بدهید که شما چه نوع فعالیتی در سازمان انجام می دهید و این که چگونه و چرا به آن پیوستید (در مقایسه با سایر گروه ها)

با توجه به این که من از گروه جوانان حزب کمونیست (استالینیستی) می آمدم، بر این اساس به صدای کارگر-نبرد کارگر پیوستم که از بوروکراسی ای که قدرت را از طبقه کارگر اتحاد جماهیر شوروی ربوده بود، انتقاد می کرد و به ساختن حزب کمونیست تازه ای که ریشه در طبقه کارگر داشت، متعهد بود. در آن زمان، در فرانسه (و همین طور در سایر کشور های جهان) این مسئله در میان گروه های تروتسکیستی وقت، از جمله وظایف مقدمشان بشمار نمی آمد. من همچنین با موضع صدای کارگر بر سر مسئله حق استقلال الجزایر در مقابل مستعمره گران فرانسه موافق بودم؛ مستعمره گرایان فرانسوی به خاطر حفظ موضع خود، جنگی را به راه انداختند که یک میلیون کشته داد.

در نبرد کارگر من برای مدت زیادی در "کمیته نمایندگان منتخب" (که یک ارگان رهبری بود) فعالیت داشتم و چند سالی است که گزایشی را در درون نبرد کارگر رهبری کرده ام که معروف به "فراکسیون" است و هدف از مبارزه اش این است که نبرد کارگر خط سیاسی طبقه کارگر انقلابی را حفظ نماید.

گروه شما در انتخابات اخیر شرکت کرد. شما فکر می کنید که یک گروه انقلابی با شرکت در انتخابات ریاست جمهوری بورژوازی چه دستاوردهایی خواهد داشت؟

دوران انتخابات زمانی است که مردم به خصوص طبقه کارگر توجه مبرمی به سیاست دارد. در نتیجه این امکان [فرصت] را برای انقلابیون فراهم می آورد تا نظرات خود را معرفی کرده و کارگران را حول برنامه خود تهییج نماید. استفاده نکردن از چنین فرصتی

حماقت است، به خصوص اگر ما آن امکان را داشته باشیم که بتوانیم کاندیدا ارائه دهیم.

برنامه یا پلافورم کاندیدای شما، آرلت لاگوئیه، چه بود؟

او پلاتفورمی را ارائه داد که با مطالبات اصلی در رابطه با نیازهای جاری طبقه کارگر هم خوانی داشت: افزایش دستمزدها ماهی ۳۰۰ یورو، افزایش حداقل دستمزد به ۱۵۰۰ یورو (در حال حاضر ۱۰۰۰ یورو است) خاتمه فوری به بیکارسازی ها (آمار رسمی در حال حاضر ۹ تا ۱۰ درصد است) کنترل کارگری در بخش های اداری و مالی شرکت های بزرگ. او اضافه کرد که چنین برنامه ای تنها با رأی دادن (حتی به انقلابیون) به عمل در نمی آید، بلکه به مبارزه عمومی همه طبقه کارگر نیاز دارد، مانند اعتصابات عمومی ای که در سال های ۱۹۳۶ و ۱۹۶۸ صورت گرفت.

آیا در این (پلاتفورم) جایی برای سازش و کاهش مطالبات در برنامه شما گذاشته که بتواند تعداد بیشتری از رأی دهندگان را جذب نماید؟

به نظر ما پلاتفورمی که ما بر اساس آن وارد انتخابات می شویم، می باید با وضعیت پیش از اشغال های (کارخانجات به دست کارگران) عملی و در حین جریان با نیازها و مطالبات کارگری مطابقت داشته باشد، به طوری که حتی کارگرانی که هنوز خود را انقلابی نمی دانند، به هر حال بتوانند احساس کنند که کمونیست های انقلابی آنها را نمایندگی می کنند. ما کمونیست بودن خود را پنهان نمی کنیم، ما مدعی داشتن برنامه انقلابی و کمونیستی می شویم، اما از مردم نمی خواهیم که به در انتخابات به "انقلاب" یا "کمونیزم" رأی دهند. زیرا در وضعیت فعلی فرانسه این نکته در دستور کار قرار ندارد. به هر حال یک انقلاب چیزی نیست که بشود آن را با ارای انتخاباتی بدست آورد!

تعداد رأی ها به نفع شما در این انتخابات در مقایسه با انتخابات قبلی پایین آمد. فکر می کنید دلیل آن چه باشد؟

برای گرایش ما در نبرد کارگر، این مسئله قابل بررسی است: ما نسبت به حزب سوسیالیست و کاندیدایش که اکنون درست مانند سیاستمداران جناح راست منافع بورژوازی را نمایندگی می کند، بیش از اندازه نرمش به خرج داده ایم. خیلی از کسانی که قبلاً به آرلت لاگوئیه رأی داده بودند، به ما گفتند که از "مسیر" تازه او متعجب بودند. ما (فراکسیون) امیدواریم که این روش یک اشتباه موقتی باشد که در آینده اصلاح گردد. به غیر از این، حقیقت این است که آرلت لاگوئیه هم مانند سایر کاندیداهای چپ افراطی طعمه "رأی مفید" شد. زمانی که کاندیداهای چپ افراطی هیچ شانس برای پیروزی در انتخابات نداشتند، با وجود این که با برنامه چپ افراطی توافق نداشتند، به کاندیدای حزب سوسیالیست رأی می دادند زیرا که معتقد بودند که کاندیدای حزب سوسیالیست شانس پیروزی بیشتر دارد.

چند سال پیش شما بلوکی با LCR تشکیل دادید. چرا دیگر داشتن کاندیدای مشترک ممکن نیست؟*

این بار ممکن نبود به دلیل برخورد سکتاریستی موجود در هر دو سازمان و به دلیل این که در دوره پیش از انتخابات LCR در پی اتحاد با گروه های رفورمیستی و سیاستمداران بود به جای اتحاد با نبرد کارگر. این البته به این معنی نیست که در آینده هم چنین اتحادی ممکن نیست. نه تنها در نبرد کارگر که در LCR هم رقابتی هستند که مدافع این اتحاد می باشند؛ اتحادی که به نفع کل جنبش انقلابی طبقه کارگر است.

طرفداران شما قرار بود که برای دور دوم چکار کنند؟ شما اصلاً شرکت در انتخابات را به آنها توصیه کردید؟

آرلت لاگوئیه و اولیور بزاسنو، کاندیداهای لوت اوریر و LCR از همه خواستند که به کاندیدای حزب سوسیالیست رأی دهند. حتی اگر تنها یک حرکت تاکتیکی باشد هم به نظر ما اشتباه بود، چون این کاندیدا هیچ برنامه ای به نفع طبقه کارگر نداشت. در این حالت اگر پیروز می شد، ما نه می توانستیم فشار بر روی او بیآوریم و نه می

توانستیم خیانتش را افشا کنیم... او هیچ چیز را قول نداده بود.

به عقیده شما انترناسیونالیزم یعنی چه؟ و ما چگونه می‌توانیم یک انترناسیونال بسازیم؟

داشتن حداقل چند حزب نسبتاً پر قدرتی که ریشه در طبقه کارگر داشته و در میان طبقه کارگر کشور خود با نفوذ باشند، نیازی بین المللی است. امروز این وجود ندارد. بنابراین اولین وظیفه ما ساختن آنها است، در درجه اول در کشورهایی که ما در آنها فعال هستیم. البته تا زمانی که ما به این هدف برسیم، نمی‌باید در انزوا باشیم. در حال حاضر ما می‌باید تا هر اندازه که می‌توانیم پیوندهای سیاسی و دیدگاهی خود را بیشتر کرده و با گروه‌های کارگری انقلابی کشورهای مختلف رد و بدل کنیم. این قدم اولی در راه ساختن انترناسیونالیزم خواهد بود.

سازمان شما چطور و به چه طریق می‌خواهد انترناسیونال را بسازد؟ چه زمان و چطور شما شروع به ساختن اولین گروه‌های آن در خارج از فرانسه کردید؟

ما و به خصوص فراکسیون، در سطح جهانی بر لزوم ایجاد پیوند و تبادل با آن گروه‌هایی که بدنبال چنین روایتی هستند، اصرار می‌ورزیم. از ابتدا نبرد کارگر به دنبال همین بوده است. عملاً هم اولین گروهی که سازمان ما کمک به ایجادش کرد، پیش از ماه مه ۱۹۶۸، زمانی که هنوز صدای کارگر نامیده می‌شد و در بعضی از مناطق مستعمره در جهان که فرانسه مدعی این بود که جزو این کشور می‌باشد، ساخته شد. بعد از آن ما با گروه‌هایی در آمریکا، بریتانیا و آفریقا... پیوند ایجاد کردیم.

چطور یک کمپین همبستگی دراز مدت که از کارگران ایران پشتیبانی می‌کند را در فرانسه می‌شود ساخت؟

مشکل خواهد بود، به خصوص به علت کمبود وجود یک انترناسیونال حقیقی و در نتیجه کمبود آگاهی از جانب کارگرانی که عمدتاً از منافع مشترکی با بقیه کارگران جهان برخوردارند. اما با

انتشار مطالب خود به خصوص [مطالبی] که در محل‌های کارگری منتشر می‌شود، گزارش مبارزات، روح و وضعیت سیاسی و اجتماعی طبقه کارگر در ایران، ما باید حساسیت کارگران فرانسوی را نسبت به کارگران ایران بالا ببریم، همبستگی و سمپاتی کارگران فرانسه برای خواهران و برادران ایشان در ایران و در تمام جهان تقویت کنیم.

سازمان شما به چه نحوی در همبستگی با کارگران ایرانی دخالت داشته است؟

احتمالاً کمتر از آن چه که ما می‌توانستیم و می‌بایستی می‌کردیم. اما در حد امکاناتمان، بله ما سعی کردیم که وظیفه خود را در زمینه رساندن آن آگاهی که در بالا آمد، انجام دهیم با همکاری رفقای ایرانی مان.

آیا گروه‌های مختلف فرانسوی می‌توانند اختلافات خود را کنار گذاشته و یک کمیته مشترک برای همبستگی با کارگران ایرانی بوجود آورند؟

بله آنها می‌توانند. اما در فرانسه هم مثل احتمالاً در ایران و جاهای دیگر، ما باید با سکناریزم مبارزه کنیم. اما حتی اگر چنین کمیته‌ای هم که از گروه‌های متفاوتی ترکیب شده، ساخته شود به علت وجود این نیروها و نفوذشان، این گونه کمیته‌ها از تأثیر نسبتاً محدودی برخوردار می‌باشند. دقیقاً این گونه کمیته‌ها که در حال حاضر در بعضی کشورها وجود دارند، این مشکل را دارند. البته این به این معنی نیست که ما نباید در این زمینه نهایت سعی خود را بکنیم.

جوانان ایران، چه دانشجو و چه کارگر، بخش عظیمی از جمعیت کشور هستند و عموماً در مبارزات مختلف رادیکال‌ترین بخش می‌باشند. آیا راهی وجود دارد که جوانان فرانسه را بتوان به جهت پشتیبانی از جوانان ایران بسیج نمود؟ خصوصاً با توجه به کمپین آنان در آوریل سال ۲۰۰۶ بر علیه "اولین کنترات استخدام"!

ما هنوز به آن درجه از موفقیت نرسیده ایم که بتوانیم درسی باشیم برای جوانان ایران و شاید روزی عکس این امر

صورت گیرد: جوانان ما از جوانان ایرانی بیاموزند. اما اگر از مبارزه بر علیه قانون "اولین کنترات استخدام" چیزی آموخته باشیم، آن این است که مبارزه جوانان زمانی تقویت می‌شود که آنان آگاهانه در پی اتحاد با طبقه کارگر هستند. اگر چه در سال ۲۰۰۶ این اتحاد تنها تا حدودی انجام شد (زیرا تحت محدودیت‌های احتمالی از طرف بوروکراسی اتحادیه‌ها واقع گردید) اما لاقلاً اثبات کرد که این اتحاد ممکن بوده و قطعاً روزی فرا می‌رسد که از این هم فراتر رفته و به یک پیروزی کامل برای تمام انسان‌های استثمار شده و تحت ستم خواهد رسید.

زنان، وقتی فرصتی دست می‌دهد، بسیار شجاع و فعال بوده‌اند. چه به عنوان دانشجو و چه به عنوان کارگر و چه به عنوان بخشی از سایر اقشار جامعه. زنان ایرانی دارای تاریخ مبارزه طولانی هستند. به نظر شما از چه راهی می‌توان اتحادیه‌های کارگری فرانسه و سایر سازمان‌های مترقی را وارد پشتیبانی از مبارزات زنان ایران نمود؟

مبارزات زنان ایرانی، وقتی به گوش دیگران می‌رسد، بلافاصله از سمپاتی اقشار وسیع مردم فرانسه برخوردار می‌شود و این نه تنها در میان زنان است، بلکه در میان مردان هم همین‌طور است. در نتیجه بهترین کاری که ما می‌توانیم بکنیم، این است که خبر این مبارزات را نه تنها به گوش اتحادیه‌ها که به گوش هر چه وسیع‌تر اقشار جامعه فرانسوی برسانیم. این قدم اولی خواهد بود که برای کسب پشتیبانی از مردم و اتحادیه‌ها برای مبارزات زنان در فرانسه یا هر کشوری دیگری می‌توان برداشت.

۲۰ مه ۲۰۰۷

*برای تاریخچه نبرد کارگر (لوت اوریر) رجوع شود به میلیتانت شماره ۱ اول.

** برای مواضع LCR در انتخابات فرانسه رجوع شود به میلیتانت شماره ۱ اول.



بعد از یک مدت طولانی انتظار یادداشت‌های انتقادی «چه گوارا» انتشار یافت

میکایل لووی

برگردان: رادمان روئین تن



«مایکل لووی» رئیس بخش تحقیقات جامعه شناسی (مرکز علمی پژوهش ملی) در پاریس است. او نویسنده‌ی پر تلاش مارکسیست و خالق آثاری همچون «مارکسیزم چه گوارا»، «مارکسیزم و الهیات رهائی بخش»، «سرزمین پدری یا زمین مادری» و «توسعه مرکب و ناهموار» می‌باشد.

ما مدت بسیار زیادی در انتظار انتشار کتاب انتقاد «چه گوارا» بودیم. این کتاب شامل دستنوشته‌های «چه گوارا» در مورد اتحاد جماهیر شوروی (سابق)، یادداشت‌های «چه گوارا» در بین سالهای ۶۶-۱۹۶۵، یعنی بعد از شکست ماموریتش در کنگو و قبل از عزیمتش به بولیوی در سست زمانیکه او در «تانزانی» و «پاراگوئه» بسر می‌برد، می‌باشد.

برای سالیان سال، این مدرک "خارج از چرخش" باقی مانده بود؛ بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، به تعدادی از محققان کوبایی اجازه داده شد بدون آنکه از آنها یادداشتی بردارند، به کنکاش و مشورت در مورد این مطالب مبادرت کنند. فقط چهل سال بعد از نگارش این یادداشتها بود که تصمیم به چاپ آنها در کوبا گرفته شد؛ انتشار یادداشت‌های «چه گوارا» در سطح بسیار وسیع صورت گرفت؛ به طوری که بقیه

ی مطالب انتشار نیافته او را نیز شامل می‌شد. تعدادی از این مطالب به این قرارند: یک نامه از «چه» به «فیدل کاسترو» در آوریل ۱۹۶۵ که شامل یک مقدمه ای به یک کتاب بود، یادداشت‌های در مورد نوشته‌های مارکس و لنین، گزیده ای از یادداشت‌های محاوره ای بین «گوارا» و سایر همکارانش در وزارت صنایع (بین سالهای ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۵) - که قسمتی از آن بیشتر در فرانسه و ایتالیا در سال ۱۹۷۰ به چاپ رسیده بود- نامه‌هایی به افراد و شخصیت‌های مختلف (پل سوئیزی و چارلز بتل‌هایم) و خلاصه ای از یک مصاحبه با رئیس جمهور مصر «الطیعه» (آوریل ۱۹۶۵).


چرا این یادداشت‌های «گوارا» زودتر منتشر نشد؟ ما می‌توانیم بفهمیم که قبل از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، دلایل "دیپلماتیک" برای محرمانه نگاه داشتن آنها وجود داشت. اما بعد از سال ۱۹۹۱ چرا؟ چه "خطری" این یادداشتها در بر داشتند؟ این پنهانکاری کاملاً عجیب و غریب است... چه کسی تصمیم گرفت که این یادداشتها باید در کشوی میز نگاه داشته شوند؟ چه کسی نهایتاً چراغ سبز را برای انتشار آنها نشان داد؟ مقدمه‌ی کتاب یادداشت‌های انتقادی «چه» که از «ماریا دل کارمن اربت گارسپا» مسئول مرکز تحقیقات و بررسی «چه گوارا» در «هاوانا» می‌باشد، چیزی را توضیح نمی‌دهد و خودش را محدود به این کلمات می‌کند: "این اسناد برای سالیان [جر اسنادی بوده] که یکی از بیشترین انتظار را برای چاپ کشیده است؟"

سرانجام این یادداشت‌های بسیار جالب در دسترس خوانندگان علاقمند قرار گرفت. این یادداشتها گواهی‌ی است بر روحیه مستقل «چه گوارا»؛ به نگاه منتقدانه‌ای که او در مورد مدل "سوسیالیزم واقعا موجود" روسی داشت و به تلاش و جستجوش جهت یافتن یک بدیل رادیکال. اما این یادداشتها همچنین محدودیتهای طرز تفکر «چه» را نیز به ما نشان می‌دهد.

اجازه بدهید که به محدودیتهای نگرشی «چه» بردازیم. «چه گوارا» در آزمون - ما نمی‌دانیم که آیا پیشرفت‌های در تفکرات او بین سالهای ۶۷-۱۹۶۶ بوجود آمده یا نه- مساله استالینیزم را درک نکرده بود. او بر کوچی‌ی بن بست

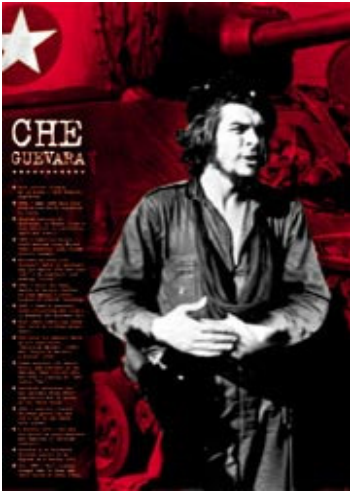
اتحاد جماهیر شوروی استناد می‌کرد... به سیاست‌های نوین اقتصادی لنین (نپ)! مطمئناً او بر این اعتقاد بود که اگر لنین عمر بیشتری می‌کرد- او بطور طعنه آمیز می‌نویسد که لنین اشتباه کرد که مرد- می‌توانست تاثرات مخرب این سیاست را تصحیح نماید. لیکن «چه گوارا» متقاعد شده بود که مقدمه‌ی بازگشت به کاپیتالیزم که بوسیله‌ی «نپ» طرح گردید منجر ظهور گرایشات بدکار در ۱۹۶۳ در شوروی شد. گرایشاتی که در جهت بازسازی مجدد سرمایه‌داری گام بر داشتند. تمام انتقادات «چه گوارا» از «نپ»، بی‌مصلحت نبودند و آنها چیزهای هستند که با نظرات «ابوزیسیون چپ» بین سالهای ۲۷-۱۹۲۵ منطبق اند. برای مثال «چه گوارا» اظهار می‌دارد "کادرها [ی حزب] خودشان را متحد و هم پیمان سیستم نموده و به پی ریزی بک کاست با حقوق ویژه مبادرت می‌کنند". ما با خواندن این جملات متحیر می‌شویم [و این سوال را از خود می‌پرسیم] که آیا «چه گوارا»، آثار «تروتسکی» را خوانده است؛ «تروتسکی» که در هیچ کجای یادداشت‌های او از آن نامی برده نشده است... اما فرضیه‌ی تاریخی‌ی که «چه گوارا» عنوان می‌کند و بر اساس آن مدعی است که نتایج سیاست‌های نوین اقتصادی (نپ) باعث و بانی رشد گرایشات وابسته به کاپیتالیزم در شوروی شد، قابل قبول نیست. این نوع دید، به سادگی استالینیزم و عیوب و اشکالات بزرگی را که این نوع «ایزم» در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی شوروی انجام داده، نادیده می‌گیرد. ما چندین ارجاع به «استالین» را در یادداشت‌های «چه گوارا» پیدا کردیم. یکی از نمونه‌های نادر و بسیار انتقادی از «استالین» از این قرار است: "جرم وحشتناک تاریخی «استالین»: حقیر شمردن آموزش کمونیستی و بنیان گذاشتن قدرت فرقه‌ای نامحدود است". این جمله کاملاً دقیق است، اما بعنوان یک آنالیز ناکافی و نارساست.

بیشتر انتقادات «چه گوارا» در رابطه با شوروی مربوط به مسائل اقتصادی این کشور در بین سالهای ۶۴-۱۹۶۳ است که ما بیشتر از آنها آگاهی داشتیم. این انتقادات در پلمیک‌های «چارلز بتل‌هایم» (بر علیه گوارا) و «ارنست

سازمان سیا در اکتبر ۱۹۶۸، ناتمام باقی ماند. 

«چه گوارا» و تداوم

مارکسیزم



مجتبی بنی جمالی

زندگی سیاسی ارستو چه گوارا

«کارلوس تابلادا» اقتصاددان مارکسیست کوبائی در مورد زندگی سیاسی چه گوارا چنین می نویسد: "هنگامی که او شانزده ساله بود شروع به خواندن آثار کارل مارکس، فردریش انگلس و لنین نموده و در کنار آثار دیگر با «سرمایه» و «بیانیه حزب کمونیست» مارکس و انگلس آشنایی پیدا کرد؛ در این سن یک واژه نامه فلسفی تدوین و در طول سال های تحصیلی در دانشگاه نوشته های دیگری از قبیل «آنتی دورینگ» انگلس و «امپریالیزم بالاترین مرحله سرمایه داری» و «دولت و انقلاب» لنین را مطالعه نمود. در سفرهای خود به آمریکای لاتین و مناطق کارائیب تا سال ۱۹۵۹ علاوه بر استفاده از دانش پزشکی خود، تاریخ و فرهنگ این کشورها را نیز تحقیق و مطالعه نمود؛ او علاقه خاصی به باستان شناسی و فرهنگ های بومی و پیشرفته ترین نظریات مربوط به علوم اجتماعی داشت. دانسته های وی از واقعیات قاره آمریکا، رهنمون وی در فهم و تعمیق مطالعات مارکسیستی او گردید.

نامه هایی که «چه» برای اعضای خانواده اش بین سال های ۵۶ -

اش به «فیدل» تشخیص داد که در کوبا " کارگران در تنظیم برنامه [اقتصادی] دخالت نکرده اند". چه کسی باید برنامه ریزی کند؟ بحث «چه گوارا» در بین سالهای ۶۴-۱۹۶۳ جوابی به این سوال نمی دهد. در یادداشت های سالهای ۶۶-۱۹۶۵ است که ما جالبترین گام از طرف «چه» را در جهت پاسخگویی به این سوال مشاهده می کنیم.

به نظر «چه گوارا»، با وجود اینکه اهرم اقتصادی تعیین کننده ی همه چیز است، شوروی ها مفهوم اصلی برنامه ریزی که عبارتند از " تصمیم اقتصادی توده ها با آگاهی به نقش شان"، را با جایگزینی سیاستهای تخریب کننده، تغییر دادند؛ او تاکید کرد که توده ها " باید امکان نظارت بر سرنوشت خود را داشته باشند، آنها باید قادر باشند تصمیم بگیرند که چه مقدار باید جهت ذخیره و چه مقدار باید در راستای مصرف تولید کنند؛ تکنیکهای اقتصادی حاوی آمار و ارقام باید با تصمیم مردم بکار گرفته شوند و " آگاهی توده ها باید تضمین کننده ی اجرائش باشند". این موضوعی است که «چه» در یادداشت های، چندین بار به آن باز می گردد.

«چه» معتقد است که با وجود آنکه برنامه ریزی اقتصادی به خودی خود کار متخصصان این فن است اما این کارگران و مردم به شکل عام هستند که باید در مورد مسائل بزرگ (نرخ رشد، انباشت یا مصرف)، در کشور تصمیم بگیرند. ما می توانیم به این جدایی مکانیکی بین تصمیمات اقتصادی و اجرائی انتقاد کنیم اما این فرمول بندی «چه گوارا» به شکل بارزی به ایده ی برنامه ریزی دمکراتیک سوسیالیستی (برای مثال ایده ی که بوسیله ی ارستو مندل فرمول بندی شد) نزدیکتر است. او به نتایج سیاسی [منسجمی] دست نیافت اما ما نمی توانیم اهمیت این نظرگاه نوین دمکراسی اقتصادی «چه» را انکار کنیم.

ما می توانیم این یادداشت های «چه گوارا» را به عنوان یک مرحله ی مهم و بارزی از مسیر راهش در جهت جایگزینی «کمونیزم دمکراتیک» به جای مدل استالینیستی شوروی در نظر بگیریم. راهی که متأسفانه پیش از آنکه به هدف برسد، با قتل وحشیانه ی «چه» بوسیله ی آدمکشان بولیویایی دست پرورده ی

مندل» (در حمایت از او) نیز در آن شرکت نمودند مطرح گردید. در جریان این پلمیکها «چه گوارا» به دفاع از برنامه ی متمرکز بر علیه قانون ارزش "خود مدیریت" کارخانه ها پرداخت؛ چیزی که مستقل و خودگردان بوده و بر اساس قوانین بازار عمل می کند. او در این رابطه دفاع از آموزش کمونیستی در مقابل انگیزه های انحصاری و شخصی را مطرح کرد. چه گوارا همچنین به درستی از انگیزه های مادی که سبب خراب شدن مدیران کارخانجات می شد نگران بود. ما همچنین در یادداشت های «چه گوارا»، یک انتقاد از غیبت انترناسیونالیزم در مراودات تجاری شوروی - مراودات نابرابر با کشورهای وابسته- پیدا کردیم. در این رابطه او از لنین نقل و قولی می آورد: " ما نمی توانیم کمونیزم را در یک کشور بسازیم". «چه گوارا» در ادامه و در رابطه با مخالفت دستگاه بوروکراتیک کرمیلین با انقلاب جهانی می نویسد: " به طور آشکار باید تصدیق نمود که مشخصات جهانی انقلاب، چیزی که از این به بعد [بوسیله ی شوروی] انکار می شود".

اما در این نوشته ها هنوز هیچ سوالی در مورد استالینیزم طرح نشده است. «تروتسکی» در یادداشت های «چه گوارا» غایب است. اما ما به یک فاکت بسیار جالب از مباحثاتش در وزارت صنایع بر می خوریم، او می نویسد: " تو نمی توانی عقاید مخالف را با چماق نابود کنی، این گونه برخورد باعث مردن هر گونه پیشرفت و توسعه آزاد آگاهی خواهد شد". "این روشن است که ما می توانیم چیزی های زیادی از افکار «تروتسکی» بیاموزیم، حتی با وجود آنکه فعالیت های بعدی او اشتباه بودند". «چه گوارا» به طور طعنه آمیز اضافه می کند که شوروی ها او را متهم به تروتسکیست بودن نموده و به او مارک های شبیه به "سان بنیتو" می زنند. (سان بنیتو، لباسی است که دستگاه تفتیش عقاید کلیسای اسپانیا در قرون وسطی بر تن مرتدین می کرد و آنها را به سوی شکنجه هدایت می نمود).

«چه گوارا» به درستی از برنامه ریزی بعنوان محور مرکزی روند ساختمان سوسیالیزم دفاع می کرد، زیرا " برنامه ریزی، انسان را از حالت یک موجود اقتصادی رها می سازد". و او در نامه

۱۹۵۴ پست کرده، خبر از یک سری مطالعات سیستماتیک در رابطه با اقتصاد سیاسی و آمار می دهد.

چه گوارا اهل آرژانتین بود که در اواسط دهه ۱۹۵۰ در مکزیک به جنبش ۲۶ جولای که توسط فیدل کاسترو رهبری می شد، به عنوان کادر ارتش شورشی پیوست. در هنگام پیروزی قیام علیه دیکتاتوری «باتیستا» دست نشانده آمریکا در کوبا در سال ۱۹۵۹ او سی ساله بود، و پس از پیروزی در همان سال وزیر صنایع، رئیس بانک ملی کوبا و مسئول انستیتوی ملی برای اصلاحات ارضی شد. بین سال های ۶۴ - ۱۹۶۳ در بحث های علنی در مطبوعات کوبا حول چشم انداز آلترناتیو برای سازمان دهی اقتصاد کوبا فعالانه شرکت نمود.

در آوریل ۱۹۶۵ چه گوارا کوبا را برای کمک به ایجاد رهبری مبارزات انقلابی در کشورهای دیگر ترک نمود؛ برای بیش از شش ماه در کنگو (زئیر) طرفداران نخست وزیر مقتول «پاتریس لومومبا» در مبارزه شان علیه رژیم ارتجاعی دست نشانده امپریالیزم آمریکا و بلژیک را کمک رساند و در ۱۹۶۶ به بولیوی رفت؛ در آن جا او یک شاخه چریکی، که سعی داشت مبارزه انقلابی علیه دیکتاتوری نظامی را سازمان دهی کند، را رهبری نمود؛ مبارزه ای که در حال رشد و جهت گیری اعتلای انقلابی در آرژانتین، شیلی و اروگوئه را داشت. در اکتبر ۱۹۶۷ وی توسط نیروهای نظامی بولیوی که دولت آمریکا سازمان دهی کرده بود، زخمی، دست گیر و سپس به قتل رسید.

چه گوارا یکی از برجسته ترین مارکسیست های قرن بیستم است، که در جهت پاسخ گویی به چگونه سازمان دهی کارگران در عمل انقلابی برای فایق آمدن به تنها سؤال اساسی جهان سیاسی، که همانا سقوط سرمایه داری با تمامی مظاهرش چون استثمار، فردگرایی، جنگ، نژادپرستی، تحمق زنان و بحران اقتصادی-اجتماعی، برای انتقال جامعه به سوی سوسیالیسم و کمونیسم، و رها شدن از این مصائب است، کوشید. دستاوردهای مشارکت و مساعدت سیاسی او امروز، نه تنها برای کارگران و

کشاورزان کوبانی (که با آن به خود هویت می بخشند از اهمیت بسیاری برخوردار است)، بلکه برای طبقه کارگر جهان و سوسیالیست های انقلابی، در کلیه کشورهای جهان دارای اهمیت ویژه ای است.

هدف چه گوارا از کنکاش در اقتصاد یافتن راهی برای اداره تولید و توزیع در اقتصاد، ارزیابی از طبقه کارگر به مثابه «نیروی مصرف شده» و «فاکتوری از تولید» (آن چنان که در ایده آل ترین شکل خود اقتصاددانان تربیت شده مکتب استالینیسیم به عنوان «فاکتور انسانی» از این طبقه یاد کرده اند) از خارج از طبقه کارگر نبود، بلکه هدف او، سازمان دهی و ارتقاء آگاهی سیاسی کارگران، قادر ساختن آنان در تمرین ارتقاء یابنده کنترل بر روی اقتصاد و تصمیم گیری های اجتماعی که هم زمان با تولید، زندگی آنان را نیز شکل می دهد، می باشد. علاوه بر این، بالا بردن قدرت بینش کارگران در چگونگی محاسبه ی احتیاجات مشترک جامعه و سازمان دهی آگاهانه «کار» و منابع برای اختصاص دادن آن در پیوستار با احتیاجات، که از طریق این سعی کارگران قادر گردند ارزش ها و رفتار خود را تغییر، خلاقیت و تمایلات شان را از بندهای شرایط تحمیلی زندگی، بیگانگی از خود و کار مجرد آزاد سازند.

چه گوارا توسعه هر چه عالی تر فنون تکنیکی و اداری، کار داوطلبانه، آگاهی سیاسی و همکاری و خود دگرگون سازی کارگران را در مرکز انقلابی نمودن روابط اجتماعی تولید و مبادله در فردای پیروزی قیام، قرار داد. روش و اسلوبی را که او پیشنهاد می کرد، مخالف سیاستی که به نام «بالا ترین کار آرائی» متکی بر یک اقتصاد با برنامه بورا کراتیک دولتی، بود؛ حتا اگر این برنامه به توسط تولید کنندگان اداره شده و بتواند برای آنان خدمات خالص اجتماعی هم جانی تر را «تأمین نماید». او مطمئن بود چنین روش بوروکراتیکی فقط از حالت «بسیج» بیرون آوردن، غیر سیاسی و دلسرد شدن طبقه کارگر و بدین جهت مانع نهایی در هوشیاری و آگاهی برای ارتقاء و پیشرفت در خلاقیت و بارآوری انسان را به همراه خواهد داشت.

رشد بی ثباتی اقتصاد سرمایه داری جهانی نشان از بالا رفتن امکان غیر قابل

پیش گیری یک کساد و تنزل عمیق بین المللی و ایجاد بحران اجتماعی در سال های آینده می باشد. به همراه این گسترش، تأثیرات کساد اقتصادی، بیکاری، تفکیک طبقاتی، خشونت پلیسی، فساد و تجاوز (که مشخصه امروزی کشورهای سرمایه داری است) خواهد بود. هم اکنون کارگران و دهقانان در آفریقا، آمریکای جنوبی و مرکزی، و آسیا، در حال ورشکستگی و برده بدهی های خود به سرمایه مالی جهانی بوده و در وضعیتی وخیم تر از سال های ۱۹۳۰ به سر می برند. برجسته شدن تناقضات جهان، که در آخرین سال های قرن بیستم هنوز تحت کنترل نظام سرمایه داری است، نیاز مبرم به پیش بردن مبارزه ای جهانی برای سوسیالیسم را تاکید می نماید.

تجربه کلیه انقلابات قرن اخیر و دولت های کارگری بوروکراتیک و مباحث مربوط به آن برای طبقه کارگر ایران درس های ارزنده ای است که بتواند از پیروزی و شکست ها در بحث و بررسی برای تدوین تئوری و برنامه عمل خود استفاده نماید؛ زیرا که بسیاری از سوالات امروز و فردای ما موضوعاتی بوده که انقلابات و انقلابیونی چون چه گوارا بدان پاسخی قابل ملاحظه داده اند. انسان برای تأمین و تولید احتیاجات مادی و مواد اولیه زندگی می بایستی کار کند؛ از طریق کار کلیه تولید کنندگان در جامعه ای که بین شاخه های مختلف تولیدات مادی تقسیم گردیده، درجه احتیاجات مختلف را می تواند محاسبه و آن را کاملاً برآورده نمود؛ بنابراین، چنین مجموعه ای از احتیاجات معین، از یک طرف یک همگونی خام بین احتیاجات و بازدهی، و از طرفی دیگر یک تقسیم کار بین این شاخه های مختلف در یک تناسب معین ایجاد می نماید. در جوامع اولیه و یا در جامعه کاملاً توسعه یافته سوسیالیستی این تقسیم کار مصرف شده در شکل آگاهانه برنامه ریزی رخ خواهد داد. در جوامع اولیه بنابر عادات، رسوم، سنن، تصمیم گیری توسط «ریش سفیدان» و غیره، و در یک جامعه سوسیالیستی بر پایه انتخاب دموکراتیک از ارجحیت ها توسط انجمن های قاطبه ملت از تولید کنندگان و مصرف کنندگان صورت می پذیرد. اما تحت نظام سرمایه داری که کار تبدیل به کار خصوصی می شود، وقتی که تولیدات کار، کالا های

تولید شده ای است مستقل از یکدیگر که آن نیز به توسط هزاران شرکت و کمپانی مستقل انجام گرفته است؛ هیچ تصمیم آگاهانه ای، این نوع تعادل مصرف کار و احتیاجات شناخته شده اجتماعی را تضمین نمی نماید، و تنها از طریق عملکرد کورکورانه نیروی بازار، فقط به شکل اتفاقی این تعادل برقرار می گردد؛ نوسان های قیمت در بهترین شکل هیپوتزهای آن، البته آن طوری که اقتصاددانان آکادمیک بدان چسبیده اند فقط موجهائی است که نشان می دهد این تعادل توسط چه نوع فشاری و در چه جهتی تکانی خورده است؛ اما آن ها ناتوان از توضیح این که چه چیزی و کدام نیروی حرکت دهنده در ورای همه این نوسان ها، تعادل برقرار نموده شده را ایجاد می نماید، نمی باشند؛ این دقیقاً سؤالی است که مارکس با تئوری ارزش کار بدان پاسخ داد. ما نیز در این نوشته بدان و نکاتی دیگر در زمینه اقتصاد سیاسی از قبیل قانون ارزش با پاسخ ها و نظریات رفیق چه گوارا خواهیم پرداخت.

کارل مارکس در نقد برنامه گوتا نوشت: «بین جامعه سرمایه داری و جامعه کمونیستی دوره ای انتقالی، از یکی به دیگری قرار دارد».

ارنستو چه گوارا در نوشته خود تحت عنوان «اقتصاد و سیاست در دوره انتقالی به سوسیالیسم» می نویسد: "وظیفه حکومت انقلابی و رهبری کمونیستی آن ایجاد اشکال سازمانی است که به تدریج طبقه کارگر را متقاعد به ذیصلاحیتی اداری و مدیریت خود در اقتصاد، مؤسسات و کارخانه ساخته و هم چنین بتواند در آگاهی دادن برای تصمیم گیری در ارجحیت های اجتماعی و سیاسی دولت کارگری برای انتقال به سوسیالیسم نقش ایفا نماید".

برای چه گوارا تنها آزمایش هر سیستم اقتصاد با برنامه و مدیریت در پیشرفت و عقب گرد آن با این بینش تبیین می گردید، (یعنی تنها را به سوی سوسیالیسم و کمونیسم)؛ او صریحاً علیه بینش معاصر از مارکسیسم که به توسط رساله های نوشته شده اقتصادی در اتحاد شوروی تبلیغ می گردید به مقابله پرداخت؛ کلیه این بینش ها از کتابچه استالین «درباره مشکلات اقتصادی سوسیالیسم در شوروی» که در سال ۱۹۵۲ منتشر گردید، سرچشمه گرفته

اند، در این کتابچه استالین می نویسد، " نکته کلیدی برای انتقال به سوسیالیسم «فهم» قوانین حرکت سرمایه داری (همانند قانون ارزش) بوده، که تسلط و فراگیری آن همراه با فهمیدن کامل و به کارگیری آن در جهت منافع جامعه، و سپس تحت انقیاد در آوردن آن، به یقین تفوق جستن بر این قوانین خواهد بود" (نشر زبان های خارجی ۱۹۷۲ پکینگ ص ۸).

نتیجه گیری های استالین بی اعتبار نمودن زیر بنای ساختمان مارکسیسم در این «پیشرفت غیر منتظره تئوریک» و در قدمی جلوتر ترفیع مکرر قانون ارزش به هویت یک قانون عالم گیر (مطلق) برای توسعه اجتماعی بود. این بی توجهی یک منطق و مفهوم علمی برای بالا بردن نابرابری اجتماعی بین قشر اشرافیت حاکم در دولت و عالی رتبه گان حزبی در اتحاد شوروی از یک طرف و اکثریت وسیعی از کارگران و دهقانان از طرف دیگر، هم چنان که بالا بردن اختلاف اجتماعی در درون خود طبقه کارگر ایجاد نمود. چه گوارا صریحاً علیه این عقیده که ساختن سوسیالیسم وظیفه مجریان زبردست در انجام اسنادانه قوانین و مکانیزم های به ارث رسیده از نظام سرمایه داری است، به مجادله برخاست.



تئوری - سیستم برنامه و بودجه برای مؤسسات دولت - چه گوارا

نظریه مارکسیستی - سیستم برنامه و بودجه برای مؤسسات دولتی (از این پس «سیستم برنامه بودجه») - به وسیله چه گوارا برای دوره انتقالی از نظام سرمایه داری به سوسیالیسم در کوبا ارائه شد. تحت سیستم برنامه بودجه، مؤسسات

دولتی متمرکز را توسط بانک دولت از صندوق های بودجه گذاری در مطابقت با برنامه اقتصاد ملی و بنگاه های برنامه ریزی دولت سرمایه گذاری خواهند شد. این مؤسسات هیچ گونه تنخواه متعلق به خود برای به کار بردن در اعتبارات مستقل خود ندارد؛ رابطه پولی بین مؤسسات و بانک دولت، و هم چنین بین خود مؤسسات، به سادگی روش های حسابداری است که برای نشان دادن چگونگی طرز عمل برنامه دولت و ایجاد فهرست منظم در بیان بهای نسبی کالاها تولید شده به وسیله مؤسسات متفاوت و جدول طراز تمایل به بالا و پائین آن می باشند.

چه گوارا می نویسد: " در یک سیستم بودجه با عملکرد صحیح در کنترل و مدیریت، احتیاجی برای بانک در درگیر شدن در تصمیم گیری های سرمایه گذاری باقی نمی ماند؛ این ها تصمیمات سیاسی مربوط به سیاست اقتصادی است که مشخصاً به هیئت برنامه ریزی مرکزی دولت مربوط می شود. بانک بایستی خود را به رسیدگی دقیق تنخواه و پیشرفتهی خارج گردیده، منطبق با روش اصولی که همانا عملکرد تخصصی اوست، متعهد نماید".

" کمونیسم نمود آگاهی و نه فقط پدیده تولید است". چه گوارا فهم خود را برای ایجاد یک سیستم مدیریت اقتصاد این چنین آغاز می نماید، و نکاتی را در ادامه برای این مدیریت پیشنهاد می کند: - تکنیک های حسابرسی پیش رفته که کنترلی موثرتر را مهیا نموده اند، و در کنار آن مدیریتی با کارائی مرکزیت یافته؛ هم چنین، آموزش اشکال عملی روش های متمرکز و غیر متمرکزی که توسط سرمایه داری فراملیتی به کار برده شده است.

- تکنیک های کامپیوتر که در مدیریت و اقتصاد به کار برده می شود و به کارگیری روش های ریاضی در اقتصاد؛ - تکنیک های برنامه ریزی و مدیریت

کنترل در تولیدات؛

- تکنیک های مربوط به بودجه به عنوان ابزار برنامه ریزی و کنترل دارائی ها؛

- تکنیک های اداری به مثابه اجزای کنترل اقتصاد؛

- مشارکت و مداخله قاطبه ملت در مدیریت اقتصاد، انگیزه مستقیم کارگران زن و مرد در تجسم خود در محصول نهائی تولید؛

به کارگیری تجارب عملی و تئوری کشور های سوسیالیستی. برای چه گوارا ساختن سوسیالیسم و کمونیزم یک تجلی از آگاهی، سازماندهی و تولید است و نه فقط وظیفه اداری، تکنیکی و اقتصادی.

بررسی قانون ارزش در دیدگاه چه گوارا

در مقاله ای تحت عنوان «در مورد بینش از قوانین ارزش» چه گوارا می نویسد: "به نظر ما، تنها چیزی که انسان قادر به انجام آن نیست، ایجاد ارزش برای یک مقصود مشخص است. روابط تولیدی نمودار کننده ارزش می باشند. علی رغم آگاهی ما نسبت به وجودش، ارزش دارای وجود خارجی است. دانش ما با محدودیت آن هیچ نسبتی به وجود ارزش ندارد، حتی هیچ نسبتی به رابطه تولیدی سرمایه داری آن چنان که خود را ظاهر می نماید، ندارد. انسان قادر است تحت شرایط خاصی جامعه را تغییر داده، اما نمی تواند قوانین آن را اختراع نماید."

وی در پاسخ به «آلبرتو مورا» هنگامی که ارزش را رابطه بین احتیاجات و منابع ارزیابی کرده و می نویسد: "در سوسیالیسم قانون ارزش به عملکرد خود ادامه می دهد، هم چنین این تنها مقیاس اداره تولیدات نبوده و تحت سوسیالیسم قانون ارزش از طریق اقتصاد با برنامه عملی می نماید" پاسخ می دهد: "این روشن است که، اگر جامعه محصولی را غیر قابل استفاده ببیند، آن جنس هیچ ارزش مبادله ای نخواهد داشت. نکته در این جاست که بدون ارزش مصرفی، هیچ ارزشی وجود نخواهد داشت. هم زمان با آن، درک ارزش مصرفی (به استثنای بعضی از نیروهای طبیعت) نیز بدون ارزش، به دلیل رابطه دیالکتیکی بین این دو غیر ممکن است. به واقعیت نزدیک تر است که رابطه بین احتیاجات و منابع به عنوان عامل بالقوه در بینش ارزش گفته شود. این به اندازه کافی منطقی به نظر می رسد بدین دلیل که این فرمول بندی، با رابطه بین عرضه و تقاضا تبادل پذیر بوده - یعنی رابطه ای که در بازار وجود دارد، جایی که یکی از روابط در قانون ارزش یا روابط ارزش عملی می گردد.

وقتی که همه محصولات با رابطه فی ما بین خودشان قیمت گذاری می شوند، از رابطه بین این محصولات در بازار

سرمایه داری مجزا می گردند، بنابراین ما یک شکل جدید از قیمت که با بازار جهانی سرمایه داری متفاوت می باشد ایجاد نموده ایم. سپس ما چگونه مطمئن خواهیم شد که این قیمت ها با ارزش منطبق می گردند چگونه ما آگاهانه می توانیم دانش مان را از قانون ارزش برای نائل شدن به تعادل بازار در یک سو و قیمت هایی که بیان گر بهای واقعی از سوئی دیگر است به کار ببریم؟ این یکی از مهم ترین مشکلاتی است که اقتصاد سوسیالیستی با آن رو در روست."

"به کلامی دیگر، هیچ کس نمی پرسد که قانون ارزش به عملکرد خود ادامه می دهد. پاسخی که ما خواهیم گفت این است که این قانون در توسعه یافته ترین شکل خود در چارچوب بازار سرمایه داری عمل می کند؛ و در نتیجه آن، تغییر و تبدیلی که در بازار توسط دستگاه مالکیت اجتماعی و وسائل تولید و توزیع در تغییر آن به وجود می آید، چگونگی تشخیص عملکردهای قانون ارزش را مشکل خواهد ساخت. قانون ارزش همانند تنظیم کننده روابط کالائی تحت نظام سرمایه داری است. بدین دلیل، در نهایت بازار به هر دلیلی که در آشفتگی است، بعضی از آشفتگی های آن در عملکرد قانون ارزش نیز روی خواهد داد.

اجازه دهید ما فرض کنیم که همه بخش های یک برنامه اقتصادی در یک توازن کامل طرح شده است. برای ارزیابی و سنجش این برنامه، ابزار تحلیل تنها نتایج آن خواهد بود. در هر حال تعادل بین عرضه و تقاضا فاکتوری تعیین کننده خواهد بود... در تقابل با نظریه مدیریت چه گوارا، سیستم اقتصاد حسابداری به توسط انستیتوی ملی برای اصلاحات ارضی (که بعداً توسط کارلوس رافائل رودریگز) و وزرات بازرگانی خارجی (توسط آلبرتو مورا رهبری می گردید) در مؤسسات دولتی سپرده ثابت خودشان را شد. این بینش از نمونه برنامه ریزی و مدیریت اتحاد شوروی و اروپای شرقی کپی برداری شده بود. تحت این سیستم مؤسسات دولتی سپرده ثابت خودشان را خارج از هزینه سرمایه گذاری شده محفوظ نگه داشته و سرمایه گذاری های در نظر گرفته شده با هدف گیری های گسترده ای که در برنامه ریزی اقتصادی دولت قرار گرفته صورت می پذیرد این سیستم را «خود مدیریت در امور مالی» نیز می نامند. داد و ستدها توسط

مؤسسات دولتی بر مبنای پرداخت های پولی و گرفتن وام توسط این مؤسسات از بانک های دولتی با پرداخت سود به آن ها که بانک ها نیز بتوانند فعالیت ها و هزینه های خود را سازمان دهی و تأمین نمایند، انجام می گرفت. در نتیجه، پول «سود» برای یک مؤسسه مجرد و سیاست اعتبار و منافع بانک دولت، یک نقش پر اهمیت در محاسبه و تصمیم گیری های ترجیحی اقتصاد ایفاء می نماید.

هدف چه گوارا از سیستم برنامه بودجه تشویق و ترویج رفتار و برخورد کمونیستی جدید به کار، هم زمان در تمرین ابتکارات انسان با رفتار بارآور اجتماعی برای به انجام رسانیدن اهداف صریح و روشن که از نظر سیاسی مدون و قابل پذیرش به طور جمعی باشد، می بود. در مرکزیت، هم گام و همراه با این جهت گیری، قدم گذاشتن در جهت پایین آوردن نابرابری اجتماعی درون طبقه کارگر، به اضافه محو اشکال مشخص پیش قضاوت و پیش داوری نفرت بار در جوامع سرمایه داری و سیستم اجتماعی پیشا سرمایه داری، نژادپرستی، تحقیر زنان، استثمار فوق العاده زحمت کشان شهری و کار مجرد مرگ آور فردی می باشد.

هم چنان که طبقه کارگر در راه انتقال جامعه قدم بر می دارد، سطح تولید اجتماعی کار نیز افزایش می یابد. چه گوارا معتقد بود طبقه کارگر هم زمان با این انتقال، آگاهی خود را نیز به معنی تغییر طبیعت انسانی و اجتماعی تغییر خواهد داد. بدین دلیل است که او اهمیتی فوق العاده به کار داوطلبانه، هم چنین همبستگی بین المللی با کارگران و کشاورزانی که در مبارزه برای تغییر جهان می باشند قابل بود. بدون پیش روی در این جهت، برنامه ریزی سوسیالیستی غیرممکن می باشد.

ساختمان سوسیالیسم به طور ناآگاهانه، بدون رهبری، بدون طبقه کارگری که با چشم انداز تاریخی و بین المللی مجهز گردیده باشد، ایجاد نمی گردد. در اسلوب و روش پیشنهادهی در تئوری سیستم برنامه بودجه و راهی که چه گوارا بر آن تکیه داشت پیدایش یک حزب کمونیست پرولتاریائی قوی، در حال رشد، متعهد، با آگاهی سیاسی و پیشگام بین المللی از طبقه کارگر تضمین گردیده است.



درباره ی طب انقلابی* ارنستو چه گوارا

برگردان: رادمان روئین تن

این متن یکی از سخنرانی های «ارنستو چه گوارا» در تاریخ نوزدهم آگوست ۱۹۶۰ است که در مقابل تعداد انبوهی از میلیشای کوبانی ایراد شده است.

این جشن ساده در میان صدها مراسمی که مردم کوبا روزانه برگزار می کنند از آن جهت برای من حائز اهمیت است که آنها آزادی، پیشرفت تمام قوانین انقلابی و پیشروی شان در راه تکمیل استقلال را، جشن می گیرند.

تقریباً همه می دانند که من سالها پیش حرفه ی خودمان را بعنوان یک پزشک آغاز کردم. زمانیکه من بعنوان یک پزشک شروع بکار کردم، [و یا] زمانیکه که مشغول تحصیل در رشته ی پزشکی بودم، قسمت عمده ی مفاهیمی که امروز بعنوان یک انقلابی دارا هستم از گنجینه ی ایده و افکار من غایب بودند. من در آنموقع بمانند بقیه آدمها می خواستم موفق بشوم. خیال داشتم که یک دانشمند و محقق معروف در علم پزشکی بشوم؛ رویای یک کار خستگی ناپذیر جهت کشف چیزی که بتواند به انسانیت کمک کند و همچنین بتواند مرا به موفقیت فردی برساند را در سر داشتم. [خلاصه کلام] من نیز بمانند همه، محصول و زاده ی محیط خود بودم.

بعد از فارغ التحصیلی، بدلیل شرایط ویژه و شاید هم بخاطر خصوصیاتم، شروع به مسافرت در کشورهای مختلف قاره ی امریکا نمودم؛ [در جریان این سفرها] به همه کشورهای این قاره بجز «هائیتی» و «جمهوری دومینیک» سفر کرده و با آنها آشنا شدم. بعلت موقعیتی که ابتدا بعنوان دانشجوی و سپس پزشک دارا بودم، در یک ارتباط تنگاتنگ با فقر، گرسنگی و امراض مردم قرار گرفتم.

ناتوانی برای درمان یک کودک بعلت نداری، بی هوشی که در اثر گرسنگی پیوسته و تنبیه بدنی حاصل شده، عواملی هستند که باعث می گردند که یک پدر بتواند از دست دادن پسرش را بعنوان یک حادثه ی بی اهمیت بپذیرد. من در آنزمان تشخیص دادم که چیزهایی وجود دارند که تقریباً از لحاظ اهمیت برای من

به اندازه ی شهرت کسب کردن و معروف شدنم و یا سهم مهم ایفا کردن در علم پزشکی اهمیت دارند: من می خواستم به آن مردم کمک کنم.

بمانند بقیه افرادی که محصول محیط خود هستند، من نیز پیوسته می خواستم با تلاش و کوشش فردی ام به مردم کمک کنم. پیشتر، مسافرت طولانی ی را به کشورهای مختلف آمریکای لاتین آغاز کرده بودم. من در آنزمان در «گوآتمالا» بسر می بردم، گوآتمالی «آربنز»- و شروع به نوشتن یک سری یادداشتها در رابطه با رفتار و سلوکی که یک پزشک انقلابی باید دارا باشد، کردم. همچنین شروع به بررسی این موضوع نمودم که چه چیزهای برای پزشک انقلابی شدن، مورد نیاز است.

در «گوآتمالا»، یورش و تهاجم که بوسیله ی کمپانی «یونایتد فورت» و وزارت امور خارجه آمریکا، «جان فوستر دالس» و عامل مزدورشان «کاستلو آرمز» بر علیه دولت «آربنز» رهبری می شد، به موفقیت رسید. کودتا به پیروزی رسید چونکه مردم «گوآتمالا» از نظر سطح بلوغ سیاسی در حد مردم کوبای امروز نبودند. درست، در یک روز خوب و زیبا، بمانند سایر روزها، من به یک تبعید نخواستہ رفتم یا سرانجام از گوآتمالی که که دیگر وطن من نبود فرار کردم.

سپس من به یک نتیجه ی اساسی پی بردم که برای آنکه یک نفر پزشک، انقلابی باشد و یا بطور کلی یک انقلابی وجود داشته باشد، باید در وهله ی نخست انقلاب بوقوع بپیوندد. تلاش تجریدی افراد با وجود خلوص نیت و اعتقادشان بی فایده است. حتی اگر آنان بخواهند به تنهایی زندگی خویش را فدای ایده های اصیل خود بنمایند، باز هم بی ثمر خواهد بود. در چنین شرایطی در کشورهای پیرامونی قاره ی امریکا، نبرد [تجریدی] بر علیه دولت‌های ضد مردمی و شرایط اجتماعی حاکم بر آن، راه به جای نمی برد.

برای خلق یک انقلاب، چنانچه در کوبا به تحقق رسید، نیاز به بسیج کل مردم است. این مردم باید قادر باشند استفاده از اسلحه را فرا گرفته و انسجام و یگانگی را تمرین و عمل کنند. تنها از این طریق است که آنها به ارزش اسلحه و همبستگی واقف خواهند شد.

اکنون ما به هسته ی مرکزی مساله ای که قبلاً هم با آن روبرو بودیم، رسیدیم. امروزه، هر فردی حق دارد و حتا وظیفه دارد، مهمتر از هر چیزی، یک پزشک انقلابی باشد؛ فردی که دانش فنی خود را در خدمت به انقلاب و مردم به کار می گیرد. اما اکنون مجدداً سوال قدیمی طرح می گردد: واقعا چگونه می توان کار رفاه اجتماعی را انجام داد؟ چگونه انسان قادر است که کوشش های فردی را با وظایف اجتماعی در هم آمیزد؟

ما باید مجدداً به بازنگری زندگی خودمان بپردازیم؛ در پیش از انقلاب، بعنوان یک پزشک و در رابطه با بهداشت عمومی چه طور می اندیشیدیم و عمل می کردیم؟ ما باید این رویکرد را با اشتیاق و روش انتقادی عمیق انجام دهیم و سرانجام به نتایجی برسیم که تقریباً تمام چیزهایی که در گذشته فکر و حس می کردیم به بایگانی سپرده و از این ره آورد یک نوع انسان طراز نوینی خلق گردد. اگر هر کدام از ما حداکثر تلاشش را در جهت کمال بخشیدن به انسان نوین به کار گیرد، بدون شک، خلق انسان نوین آسان تر خواهد بود؛ انسانی که نمونه ی کوبای نوین خواهد شد.

این موقعیت بسیار مناسبی است تا برای شما که هم اکنون اینجا حاضر شدید، بار دیگر بر اهمیت این مساله تاکید کنم که انسان طراز نوین که در حال خلق شدن است را نمی توان بطور کامل در پایتخت پیدا کرد، بلکه آنها را باید در گوشه و کنار کوبا جستجو نمود.

شاید از آنهایی که در بین شما در ۲۶ جولای به «سیراماسترا» رفتند دو چیز کاملاً ناشناخته را دیده باشند. نخست، ارتشی با بیبل و کلنگ ها؛ ارتشی که بزرگترین افتخارش این است که با بیبل و کلنگ شان در رژه فستیوال میهنی «اورینته» شرکت کنند؛ و دوم ارتشی که از رفقای نظامی آنان تشکیل شده که در دستانشان تفنگ قرار دارد. اما شما باید یک چیز بسیار مهمتر از اینها را در آنجا دیده باشید. شما باید بچه هایی را دیده باشید که از نظر وضعیت فیزیکی، هشت یا نه ساله به نظر می رسند، در حالیکه تقریباً تمامی آنها سیزده یا چهارده سال دارند. آنها کودکان اصلی «سیراماسترا» هستند. آنها محصولات

گرسنگی و تهیدستی هستند. آنها همگی مخلوقات سو تغذیه و کم غذایی هستند. در این کوبای کوچک، با چهار یا پنج ایستگاه تلویزیونی و صدها ایستگاه رادیویی، با تمام علوم مدرن و پیشرفته، زمانیکه کودکان «سیراماسترا» به مدرسه رسیدند و برای اولین بار لامپ چراغ را در شب مشاهده کردند، از خوشحالی فریاد می زدند که ستارگان، آن شب خیلی پایین آمده بودند. از بین این بچه ها که تعدادی از آنها را حتما شما دیده اید، عده ای شروع به یادگیری مهارت‌های مختلف از خواندن تا حرفه های مختلف در مدارس اشتراکی نموده اند. آنها حتا مبادرت به یادگیری علم سخت و مشکل انقلابی گری نموده اند. اینها انسانهای نوینی هستند که در کوبا متولد می شوند. آنها در مناطق مهجور و دور افتاده ی «سیراماسترا» و همچنین در مزارع اشتراکی و مراکز کارگری به دنیا آمده اند.

تمام این مسائلی که طرح کردم، به موضوع صحبت امروز ما مرتبط است، یعنی در هم آمیختگی و ادغام پزشکان و کارگران بهداشتی در جنبش انقلابی. وظایف طب اجتماعی که بخشی از آن در کوبا به نمایش گذاشته شده، عبارتند از: تربیت و غذا دادن به جوان ترها، تربیت کردن ارتش و تقسیم زمین های که فاقد مالک است بین کشاورزانی که هر روز، روی آنها کار می کردند، بدون اینکه هیچ منفعتی دریافت کنند. مبارزه با امراض و بیماریها بعنوان یک اصل باید بر اساس بدنی مقاوم و قوی و نه صرفا هنرنمایی یک پزشک بر ارگانیک ضعیف صورت بگیرد. این مساله تنها از طریق تامین شرایط لازم در جهت پرورش بدنی سالم و قوی برای تمام اعضای تشکیل دهنده ی جامعه اشتراکی امکان پذیر است. بنابراین علم پزشکی به علمی تبدیل خواهد شد که در جهت پیشگیری امراض و بیماری بکار خواهد رفت و همچنین مردم را راهنمایی می کند تا وظایف بهداشت فردی خود را انجام دهند. در چنین حالتی علم پزشکی باید تنها در مواقع بسیار ضروری نظیر عمل جراحی یا چیزهای دیگری که خارج از مهارتها و توانایی انسان جامعه ی نوین است، بکار گرفته شود.

وظیفه ای که امروز به وزارت بهداشت و سازمانهای مربوطه سپرده شده، عبارتند از: تامین بهداشت عمومی برای بخش وسیع تری از مردم، بنیان نهادن یک برنامه پیش گیری درمانی، و راهنمایی و هدایت مردم به انجام امور عملی بهداشتی. اما برای انجام این وظایف سازمانی و انقلابی، اساسا این افراد هستند که مورد نیاز می باشند. انقلاب بر خلاف نظر عده ای، جامعه و ابتکارات اجتماعی را همگون نمی کند، بلکه برعکس استعدادهای فردی انسانها را آزاد می سازد. چیزی که انقلاب انجام می دهد جهت دادن به استعدادهاست. و هم اکنون وظیفه ی ما این است که استعداد و تواناییهای خلاق علوم پزشکی را در جهت وظایف طب اجتماعی کانالیزه کنیم.

ما در انتهای قرن حاضر نه تنها در کوبا بلکه در سایر نقاط دنیا نیز به سر می بریم. مهم نیست که عده ای [از حامین سرمایه] به چه امیدوارند و در مخالفت با ما چه می گویند. شکل سرمایه داری که ما می شناسیم و در آن رشد کرده ایم و در زیر حاکمیتش رنج کشیدیم، در تمام جهان شکست خواهد خورد. تمام انحصارات نابود خواهند شد؛ علوم اشتراکی روز به روز به موفقیت‌های نوین و مهمی دست خواهد یافت. در قاره آمریکا، ما وظیفه ی پر افتخار پیشگامی جنبش رهائی بخش را که مدتها پیش در کشورهای آفریقائی و آسیائی آغاز شد، بر عهده داریم. از نمونه های بارز این پیشگامی در جنبش آزادیبخش، می توان به مطالبات تغییر بنیادین اجتماعی، همسطح با تغییر ساختمان ذهنی مردم اشاره کرد.

فردگرایی، باید در شکل عملکرد فردی هر شخصی، از قلمروی اجتماعی ی کوبا محو گردد. در آینده ی کوبا، فردگرایی باید در راستای پشتیبانی از تمام افراد جامعه و در جهت منافع قطعی و غیر مشروط جامعه اشتراکی در آید. چیزهای که امروز شما از صحبت‌های من درک می کنید که موجبات تامل شما را در گذشته، حال و آینده سبب می شود، کافی نیست. برای اینکه روش فکر کردن خود را تغییر دهیم، ضرورت دارد که خود را در مجاورت تغییر درونی

عمیق قرار داده و در آن زمان است که- مخصوصا در اجرای وظایف و التزامات خودمان به جامعه می توانیم شاهد تغییرات عمیق خارجی باشیم.

تغییر و تحولات خارجی بطور روزانه در کوبا در حال وقوع است. یکی از راههای شناخت انقلاب و آگاه شدن از انرژی بلقوه مردم، این است که به تمام کوبا مسافرت کرده و شاهد مراکز کارگری و اشتراکی ی بود که در حال شکل گیری هستند. اما تنها مسافرت به همه کوبا و آشنایی با مردمی که در مراکز کارگری و اشتراکی کار می کنند برای رسیدن به مرکز طب انقلابی کافی نیست، بلکه باید به جستجوی بیماریهای که مردم حامل آن هستند، چیزی که از آن رنج می برند، چیزی که بعنوان شوریختی مزمن برای سالیان سال با آن دست و پنجه نرم می کردند و چیزی که از قرن ها سرکوبی و فرمانبرداری مطلق به آنها ارث رسیده، پرداخت. پزشکان و کارگران پزشکی باید به مرکز کار جدیدشان یعنی بین مردم و در بین مراکز اشتراکی بروند.

مهم نیست چه اتفاقی در جهان بیافتد، همیشه پزشک به بیمارش نزدیک است و از ژرفای روح بیمار خود آگاهی دارد. چون پزشک کسی است که با دردها مبارزه کرده و آنها تسکین می دهد. او کار بسیار پر ارزش و پر مسئولیتی را در جامعه بر عهده دارد.

چندین ماه پیش در «هاوانا»، یک گروه از پزشکانی که جدیدا فارغ التحصیل شده بودند از رفتن به مناطق روستائی سر باز زدند و خواستار پاداش شدند. وقوع این حادثه سبب شد که خاطرات گذشته ام را در رابطه با اینکه چه کسی بودم و چگونه فکر می کردم را مرور کنم. از نقطه و نظر گذشته، حداقل رفتار آنان برای من بسیار منطقی به نظر می رسید. داستان من بمانند سرگذشت گلا دیاتوره های عصیانگری بود که می خواستند از آینده و شرایط بهتری اطمینان حاصل کرده و خود را به تنهایی در خدمت مردم قرار دهند.

اما اگر بجای این پزشکان که خانواده های آنها عموما قادر به پرداخت هزینه ی تحصیل آنان بودند، تعدادی از افراد کم بضاعت، تحصیل خودشان را به پایان می رساندند، چه اتفاقی می افتد؟ یا چه اتفاقی می افتد که اگر به طور معجزه

آسا، دوپست یا سیصد نفر از دهقانان از این دانشگاه فارغ التحصیل می شدند؟ مسلما آنها فوراً و با اشتیاق وافر به کمک برادران خود می شتافتند. آنها درخواست سخت ترین کارها و مسئولیتهای را می کردند تا نشان دهند که سالیانی که جهت تحصیل صرف کرده اند بیهوده نبوده است. اگر در شش یا هفت سال آینده، دانشجویان فارغ التحصیل از بین کارگران و دهقانان در تمام رشته ها باشند، می دانید چه اتفاقی خواهد افتاد؟ اما ما نمی توانیم به آینده با یک دیدگاه قضا و قدری بنگریم و انسانها را به فرزندان طبقه کارگر و دهقانان از طرفی، و ضد انقلاب از طرف دیگر تقسیم کنیم؛ چراکه این ساده کردن موضوع و بیش از همه مطابق با واقعیت نیست. هیچ چیزی نمی تواند یک انسان شریف را بیشتر از زندگی کردن در انقلاب تربیت و آموزش دهد. هیچ یک از ما، هیچ کدام از اولین گروهی که به «گرانما» رسیدند و در «سیرامسترا» موضع گرفتند و آموختند که به کارگران و دهقانان احترام گذاشته و با آنها زندگی کنند از پیشینه ی دهقانی یا کارگری نمی آمدند. طبیعتاً عده ای از ما، در ایام کودکی کار کرده بودند ولی چیزی که گرسنگی مطلق نام دارد را، هیچ یک از ما تجربه نکرده بود. اما در مدت دو سال طولانی در «سیرامسترا»، ما با گرسنگی آشنا شده و خیلی چیزها برای ما روشن شد.

در ابتدا، اگر هر کسی به املاک زمینداران و دهقانان ثروتمند دست درازی می کرد، مورد تنبیه ما قرار می گرفت. اما ما در یک روز، ده هزار راس گاو را به «سیرامسترا» آوردیم و به دهقانان گفتیم: بخورید. و دهقانان بعد از سالیان سال، برای اولین بار گوشت خوردند. احترامی را که ما برای حق مقدس مالک بر آن ده هزار راس گاو داشتیم با وارد شدن در نبرد مسلحانه از دست رفت و همگی ما به این مساله به خوبی پی بردیم که حق زندگی یک نفر انسان، میلیونها برابر پربهتر از همه ی دارائی های ثروتمندان ترین افراد روی زمین است. ما این مساله را با وجود اینکه نه از طبقه کارگر و نه از طبقه ی دهقانان بودیم درک کردیم. و آیا ما که افراد منتخب [انقلابی] بودیم نباید آنچه را که بقیه مردم کوبا نمی توانستند آنرا بیاموزند به آنها بیاموزانیم؟ بلی، مردم

کوبا می توانند بیاموزند، بعلاوه، انقلاب امروز خواستار آن است که آنان بیاموزند. انقلاب همچنین خواستار آن است که مردم به این مساله پی ببرند که خدمت به هماسیه به مراتب مهمتر از [هر] پاداشی است. باید درک کنند که قدرانی و سپاسگذاری یک ملت به مراتب پر دوام تر و تعیین کننده تر از تمام طلاهای است که یک نفر می اندوزد. هر پزشکی، در طول فعالیت حرفه ای خود، می تواند و باید به جمع آوری گرانیهاترین گنج یعنی قدرانی و سپاسگزاری مردم مبادرت کند. از اینرو، ما باید شروع به محور کردن افکار کهنه خود نموده و به مردم نزدیک و نزدیک تر شویم. رویکرد ما به مردم نباید به مانند گذشته باشد.

همه شما خواهید گفت: "خیر، من مردم را دوست دارم. من کارگران و دهقانان را دوست دارم و در روزهای شنبه به اینجا و آنجا می روم تا آنها ببینم". بدون شک هرکسی از شما این کار را انجام داده است. اما ما قبلاً اینکار را به مقاصد خیرخواهانه انجام می دادیم ولی چیزی که امروز ما باید به آن عمل کنیم، تمرین «همبستگی» است. ما نباید به نزد مردم رفته و بگویم: "ما اینجا هستیم و آمده ایم تا کاری برای شما انجام دهیم، به شما علوم بیاموزیم، تا اشتباهات و فقدان فرهنگتان را به رختان بکشیم". بلکه در عوض ما باید با ذهنی جستجوگر و روحی فروتن به نزد [توده] رفته و از منبع عظیم خرد یعنی «مردم»، بیاموزیم. پس از آن است که تشخیص خواهیم داد که تا چه اندازه ای نظرآتمان نادرست بوده و این نظرات نادرست چطور به شکل خودکار به بخشی از سیستم فکری ما مبدل شده است. غالب اوقات، ما نیاز داریم تا افکارمان را نه تنها در مورد مفاهیم کلی، اجتماعی و فلسفی، بلکه همینطور در مورد نظریات پزشکی نیز تغییر دهیم.

ما در خواهیم یافت که بیماریها دیگر نیازی ندارند بمانند همیشه در بیمارستانهای بزرگ شهر معالجه گردند. مشاهده خواهیم کرد که پزشک باید کشاورز نیز باشد تا مواد غذایی جدیدی بوجود آورد و با سرمشق قرار دادن خودش، تمایلاتی برانگیزد تا این مواد غذایی جدید به مصرف رسد و در سازمان تغذیه ی کوبا، تنوع و دگرگونی غذایی رخ دهد. سپس در خواهیم یافت

که چگونه و تحت چه شرایطی باید آموزگاران رفتار کنیم. همچنین ضرورت دارد که «سیاستمدار» نیز باشیم و صرفاً به سوی مردم نشتابیم تا حکمت و فرزاندگی خود را به رخ آنها بکشیم. بلکه باید به مابین مردم برویم و به آنها نشان دهیم که ما از آنها خواهیم آموخت، که قادریم به همراه آنان، آزمون بزرگ پایه ریزی ساختمان کوبای نوین را به فرجام برسانیم.

گامهای عملی بسیاری در این رابطه برداشته شده است. در فاصله ی بین اول ژانویه ۱۹۵۹ و حال حاضر، مدت زمانی وجود دارد که نمی توان آنرا با هیچ گونه مفاهیم قراردادی اندازه گرفت. اکثریت مردم کوبا دریافته اند نه یک دیکتاتور بلکه یک سیستم سقوط کرده است و این حقیقتی است که مردم باید بیاموزند که بر روی ویرانه های سیستم گذشته باید نظام جدیدی را برپا کنند که خوشبختی مطلق را برای آنها به ارمغان آورد.

بخاطر دارم که در اوایل سال گذشته رفیقمان «نیکولاس گیلن» از آرژانتین به کوبا آمده بود. اگرچه امروز اشعارش به یکی و دو زبان دیگر ترجمه شده و هر روز بر خوانندگان آثار او افزوده می شود ولی او مثل امروز شاعر و نویسنده ی بزرگی بود. در آنزمان، بسیار برای «گیلن» سخت بود تا اشعار مردمی اش را در کوبا بخواند، چراکه مورد پیش داوری قرار می گرفت. هیچکسی تصور نمی کرد که او استعداد خارق العاده ی شاعریش را سالیان سال در خدمت آنچه که به آن اعتقاد داشت، بدون پاداش در خدمت مردم قرار دهد. در گذشته، مردم او و اشعارش را بعنوان افتحار و شکوه کوبا نمی دانستند بلکه او را نماینده ی یک حزب سیاسی تلقی می کردند که اینطور نبود. اکنون تمام آن چیزها فراموش شده است و ما یاد گرفته ایم که نباید بخاطر عقاید متفاوت درباره ی چگونگی ساختمان درونی کشورمان، مادامی که دشمن مشترک داریم، در بین ما تفرقه بوجود آید. آنچه باید آشکار شود این است که دریابیم که آیا دشمن مشترکی داریم یا نه؟ آیا ما واقعا کوشش می کنیم تا به هدف مشترکمان نائل شویم یا نه؟ کسی پشت سرش را نگاه نمی کند که ببیند صحبت های ما استراق سمع می شود یا نه؟ اگر کسی نیست، باید نظرممان را به روشنی بدهیم که حکومت

انحصار طلب ایالات متحده آمریکا دشمن ما و دشمن اصلی تمام آمریکاست.

آیا ما کوشش می کنیم که ملتی آزاد در میان ملل آزاد دیگر باشیم، بدون آنکه وابستگی و تعلقی به هیچ یک از بلوک داشته باشیم؟ آیا می توانیم بدون مشورت با یکی از سفارتخانه های قدرتهای بزرگ، هر گونه اقدام خارجی و داخلی را انجام دهیم؟ اگر برای توزیع ثروت آنهایی که بیش از اندازه دارند در بین کسانی که هیچ ندارند برنامه ریزی می کنیم، اگر کار خلاقانه را سرچشمه و منبع پرتوان رضایت خاطر روزانه خویش قرار می دهیم، در این صورت اهدافی داریم که برای تحقق بخشیدن به آنها کار کنیم و هرکسی که چنین هدفهایی را داراست، دوست ماست. اما در تحقق این اهداف، وابستگی افراد به سازمانها و افکار مختلف، جز فرعیات محسوب می شود.

در زمان خطرات بزرگ، در بحرانهای سخت و نابهنگام، فقط دشمنان بزرگ و اهداف بزرگ باید به حساب آیند. اگر روی این مساله با هم توافق داریم، اگر ما همگی می دانیم در حال حاضر به کجا می رویم، باید شروع به کار [مشترک] کنیم.

همانطور که پیشتر به شما گفتم برای اینکه یک انقلابی باشید در مرحله ی اول باید انقلاب وجود داشته باشد. ما این انقلاب را تجربه کردیم. سپس، شما باید مردمی را که می خواهید با آنها کار کنید را بشناسید. فکر می کنم ما هنوز بطور کامل به این مساله آشنا نشدیم و باید روی این مساله هنوز کار کنیم. از من سوال می کنید که چه وسائلی برای شناختن مردم وجود دارد. مگر به جز این است که باید با آنها کار کنیم و در مزارع اشتراکی آنها زندگی کنیم. هر کسی نمی تواند اینکار را انجام دهد. بسیاری از مناطق محروم وجود دارند که حضور کارگران پزشک در آنها بسیار مهم است. من می گویم که میلشای انقلابی یکی از بزرگترین ابزار برای همبستگی مردم کوبا می باشد. هم اکنون میلشای، وظیفه ی نوینی را به پزشکان داده اند و آنها را برای چیزی که در گذشته بسیار نزدیک، یک حقیقت غم انگیز و مهلک برای کوبا محسوب می شد، آماده می کنند. حقیقتی که در آن زمان نشان می داد که

ما قربانی یک حمله ی نظامی بزرگ و گسترده می شویم.

من باید هشدار بدهم که پزشکانی که بعنوان یک انقلابی یا سرباز انجام وظیفه می کنند باید همیشه پزشک باقی بمانند. شما نباید مرتکب اشتباه مشابهی شوید که ما در «سیرا ماسترا» مرتکب شدیم. ممکن است آن کاری که ما در «سیراماسترا» انجام دادیم یک اشتباه نبود، چراکه به نظر می رسید که همه ی رفقای امدادگر در آن مقطع زمانی، باقی ماندن در کنار زخمی ها یا افراد مریض را امر پست و پیش پا افتاده ای می شمردند و هر یک از آنها در جستجوی راههای ممکن برای گرفتن اسلحه و شتافتن به خط مقدم برای اثبات روحیه ی جنگنده ی خود بودند.

هم اکنون، وضعیت متفاوت است و ارتش نوین که برای دفاع از کشور شکل خواهد گرفت باید ارتشی باشد که از تاکتیکهای متفاوتی بهره بگیرد. پزشکان اهمیت وافری در پی ریزی ارتش نوین دارند. ما باید حرفه خود را بعنوان یک پزشک ادامه دهیم چراکه این شغل یکی از زیباترین وظایف و یکی از مهمترین چیزهای است که در جنگ حائز اهمیت است. نه تنها پزشکان بلکه پرستاران، متخصصین آزمایشگاهی، همه آنها که خودشان را وقف این حرفه انسانی نموده اند، دارای اهمیت زیادی هستند.

اگرچه ما از خطر نهفته آگاهیم و خود را برای دفاع در مقابل یورش و تهاجمات احتمالی آماده می کنیم که هنوز اتمسفر آن موجود است، اما ما باید فکر کردن در مورد آن را متوقف کنیم. اگر آمادگی برای جنگ در مرکز اهمیت قرار گیرد، ما نخواهیم توانست خودمان را وقف کارهای خلاق نمایم. تمام کارها و تمام سرمایه ای که در جهت آمادگی نظامی مصرف می شود، تلف خواهد شد. شوربختانه، ما باید این کارها را انجام دهیم، چراکه دیگران نیز مشغول آماده کردن خودشان برای جنگ با ما هستند. اما من باید به این حقیقت اقرار کنم که - و این را با صداقت کامل می گویم، به شرف یک سرباز - پولهایی که از بانک مرکزی برای خرید اسلحه هزینه می شود من را بسیار غمگین می کند.

با این وجود، میلشای دارای یک وظیفه مهم در زمانهای صلح هستند؛ آنها باید در مراکز پرجمعیت به ابزاری مبدل

شوند که مردم را متحد سازند. یک همبستگی حداکثری باید به آزمون گذاشته شود، چنانچه به من گفته شده این مساله در میلشای پزشک به تمرین گذاشته شده است. در زمان خطر، میلشای باید فوراً به حل مشکلات مردم فقیر کوبا بپردازند. لیکن به میلشای که متشکل از همه ی طبقات اجتماعی کوبا هستند فرصت داده می شود که به [ارتش] میلشای ببینند و با هم زندگی برابر را تجربه کنند.

اگر کارگران پزشکی - به من اجازه دهید که این لقب را که مدتی پیش فراموش کرده بودم یکبار دیگر استفاده کنم - موفق بشوند، اگر ما این سلاح جدید اتحاد و همبستگی را بکار بگیریم، اگر ما اهداف خودمان را بشناسیم، اگر دشمنان خودمان را بشناسیم و بدانیم که چه جیتی را باید برویم، سپس تنها چیزی که برای ما باقی می ماند این است که بدانیم تنها بخشی از راه باقی مانده که باید روزانه طی شود. آن بخش [از راه] را هیچ کسی نمی تواند به ما نشان دهد؛ آن بخش یک سفر اختصاصی برای هر فردی است. آنچیزی است که ما هر روز انجام می دهیم، چیزی که هر فردی از تجربیات شخصی خود گردآوری می کند، و چیزی که هر فردی با اشتغال به حرفه اش به عرصه ظهور می رساند؛ یعنی وقف و اختصاص دادن خودیت خود در جهت رفاه و سعادت انسان.

هم اکنون که ما تمام عناصر را برای قدم نهادن به سوی آینده داریم، اجازه دهید توصیه ی «خوزه مارتی» را به خاطر آوریم، اگرچه در حال حاضر خود من آنرا نادیده می گیرم ولی باید پیوسته آنرا بکار بگیریم: "بهترین طریق گفتار، عمل است". اجازه دهید به سوی آینده ی کوبا گام برداریم.

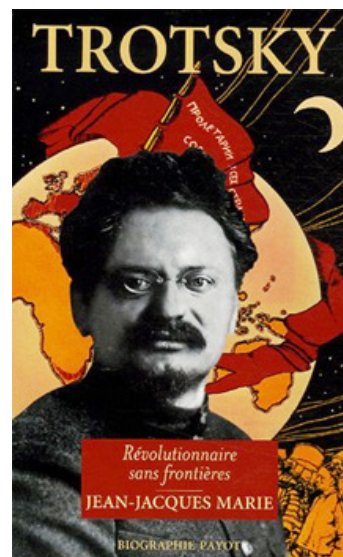
* این مقاله در حدود چهار دهه پیش توسط تعدادی از اعضا یا هواداران «جبهه ی ملی» در خارج کشور ترجمه و به چاپ رسید و مجدداً بوسیله ی «سازمان چریکهای فدائی خلق» باز تکثیر شد. از آنجایی که ترجمه ی نخست این سخنرانی به فارسی، دارای اشتباهات فاحش و حذفیات زیادی است، به برگردان مجدد آن اقدام کردم.



اخراج ۲۰۰۰۰ مخالف از
حزب کمونیست شوروی طی
پاکسازی اخیر (ژانویه ۱۹۳۶)

لئون تروتسکی

ترجمه: کیومرث عادل
منبع: "میلیتانت نو" ۱۵ فوریه ۱۹۳۶



ERROR: stackunderflow
OFFENDING COMMAND: ~

STACK: